

## مبانی اقتصاد در اسلام<sup>۱</sup>

در این مقاله مبانی اقتصاد در اسلام را آنطوری که استنباط کرده‌ام تشریح می‌کنم: عبارت « آنطور که استنباط کرده‌ام» را از این جهت به کار می‌برم که تاکنون، هیچ کدام از علاقه‌مندان به کشف سیستم اقتصادی اسلام که برداشتهای خودشان را گفته و یا نوشته‌اند، سیستم کلاسه شده‌ای که مورد قبول قاطبه علمای اقتصاد اسلامی قرار گرفته باشد ارائه نداده‌اند. و بر عکس، آنچه تاکنون مطرح شده اختلافات چشمگیری با هم دارند، در حقیقت کاپیتالیسم، سوسیالیسم و حتی بعضی کمونیسم<sup>۲</sup> را با تعبیرهای گوناگون بنام سیستم اقتصادی اسلام معرفی کرده‌اند. ولی باید اذعان کرد که این موضوع هیچ‌گونه عیبی ندارد، چون حقاً در جامعه آزادمنش اسلامی باید اینطور باشد که هر کس بتواند اعتقادات خودش را آزادانه بیان کند و دیگران هم نه تنها باید تحمل شنیدنش را داشته باشند، بلکه آن را مطابق دستور قرآن گوش کنند و بهترینش را پیروی نمایند.

با اینکه سعی شده است مفاد سیستم اقتصادی پیشنهادی مغایرتی با دستورات قرآن نداشته باشد و اعتقاد بر این است که این همان سیستم اقتصادی اسلام است که بسراغش رفته‌ایم؛ ولی چون به طور مسلم، دستورهایی حقیقی و منحرف نشده اسلام در همه شؤون باید بهترین راه زندگی برای انسانها باشد - و در نتیجه بهترین نتیجه را بدهد - بنابراین آن را به صورت فرضیه‌ای (سیستم فرضی اقتصاد اسلام) ارائه می‌دهم و پیشنهاد می‌کنم که این سیستم همراه با سایر دستورها و مقررات اجتماعی اسلام در جامعه‌ای ولو کوچک - مثلاً یک استان یا یک شهرستان و یا حتی یک قصبه - پیاده شود و نتایج آن مشاهده گردد. اگر عملاً نتیجه‌بخش بود (که مطمئناً هست) فرضیه مطروحه قبول و اگر نبود، رد شود.

حداقل حسن این سیستم اقتصادی این است که اگر در طول زمان آزمایش و مشاهده، توفیقی پیدا نکند، مانند سوسیالیسم و کمونیسم هزاران نفر قربانی به جای نمی‌گذارد؛ کسی را بی‌خانمان نمی‌سازد و حتی در

---

- برای توضیحات زیاده‌تر به « نجات از فقر» علی محمد ایزدی، انتشارات قلم ۱۳۷۲ مراجعه نمایید.

- دکتر محمد برقی، در کتاب «سکولاریزم» ۱۳۸۱ صفحه ۱۷۱ در باره نظرات سیاسی - اقتصادی آیه الله سید محمود طالقانی و تشکیل جامعه بی طبقه توحیدی می‌نویسد: روش دستیابی به این حکومت این است که امت واحدی که مرکب است از دین داران متعهدمسؤل، تلاش می‌کنند تا مردم را با خود هم رأی کنند. بعد امت واحدی در سایه اصل هدایت، که آن را خود آنان به دست می‌آورند، راه درست را خود می‌یابند و قیام می‌کنند. اینان پس از مبارزات کافی حکومت اسلامی را برقرار میکنند. کار این حکومت برقراری «قسط» است. یعنی جامعه‌ای که هر فرد به حد استعداد و تلاشش پاداش می‌گیرد. اما حق ندارد این ثروت را تبدیل به ابزار استثمار دیگران بکند، و با کنترل ابزار تولید نیروهای کار را وسیله افزایش قدرت و استثمار بیشتر کند. وی بر آن است که هدف نهائی و غایت رسالت پیامبران برقراری قسط است.

با برقراری قسط، جامعه‌راهی مرحله‌نهائی تکامل خود، یعنی برقراری «عدل» می‌شود. جامعه‌ای که در آن هرکس به حد نیازش از امکانات استفاده می‌کند. این جامعه می‌شود جامعه تقوا، که همان جامعه بی طبقه توحیدی است. همان گونه که دیده می‌شود همه این مفاهیم: قسط، عدل، تقوا، امت واحدی، شوراهای، خبرگان و غیره، همان هائی هستند که در آموزش های مارکسیست دیده می‌شود. هر چند مسلماً آقای طالقانی همان گونه که خودشان در استلااتشان دارند، آنها را نظرات اسلام می‌دانند. ولی مهندس بازرگان به ایشان اعتراض داشتند و نظراتشان را متأثر از نظرات « توده ای ها » می‌دانستند.

رشد و توسعه اقتصادی و کار و کسب مردم هم مکئی وارد نمی‌کند. و اگر موفق شد (که مطمئناً می‌شود) ما را به کمال مطلوب رهنمون است.

### مالکیت

در اسلام اساسی‌ترین وسیله تملک، «کار» است. یعنی کلاً کسی نمی‌تواند مالک چیزی شود مگر اینکه برای آن چیز، خودش یا مورثش، مستقیم، یا غیرمستقیم، کار کرده باشند، آن هم کاری مفید و سازنده. اموالی هم که از طریق ارث، صلح، هدیه، هبه و یا دفینه به کسی می‌رسد، قبلاً با کار دیگری تهیه شده و انتقال آن با رضایت صاحب و در غیاب او بر اساس مقررات شریعت بوده است.

معمولاً علاقه به تملک برای رفع نیاز حال و یا آینده است و چیزهایی به ملکیت در می‌آید که بشود از آن استفاده‌ای کرد و در عین حال بتوان آن را کنترل نمود. اگر یکی از این دو نباشد، علاقه و کوششی نسبت به تملک آن وجود ندارد. مثلاً هوا و نورخورشید قابل استفاده هستند، ولی در شرایط عادی قابل کنترل نیستند و یا برعکس، تخم‌مرغ گندیده که قابل کنترل است، قابل استفاده نیست. چیزهایی که هم قابل کنترل هستند و هم قابل استفاده، به سه گروه تقسیم می‌شوند.

### گروه اول. محصولات و مصنوعات:

هرچه که با دست و فکر بشر ساخته شده، مصنوع و محصول او و متعلق به کسی است که آن را تولید کرده و اما زمانی که تولید کننده بیش از یک نفر و یا کارش توأم با سایر عوامل تولیدی که متعلق به دیگران است باشد، ساخته‌ها بین مولدان و صاحبان عوامل تولید به ترتیبی که «رضایت» آنها فراهم شود، تقسیم می‌گردد. در این تقسیم اگر از سهم یکی با حساب دقیق علمی، به ناحق به دیگری برسد، تا زمانی که «رضایت» بین طرفین معامله حاصل است، اشکال به وجود نمی‌آید. و اگر نه، مسأله‌ای پیش می‌آید که باید حل شود.

### گروه دوم. مباحات حیات شده:

مباحات چیزهایی است که کسی در ساختنش دخالتی ندارد ولی در عین حال، بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف اضافی، می‌تواند قابل برداشت و مصرف باشد، مانند نمک دریا، علوفه مراتع طبیعی، میوه و چوب جنگل، شکار کوه و ماهی رودخانه و دریا و امثالهم. این قبیل چیزها که به آنها مباحات گفته می‌شود، در مالکیت اجتماع قرار می‌گیرند و افراد فقط به اندازه احتیاجشان می‌توانند حیات مباحات و تصرف کنند. به عبارت دیگر، کسی نمی‌تواند همه یا قسمت عظیمی از این محصولات طبیعی را به خود اختصاص دهد و مانع استفاده دیگران شود، مگر اینکه مال الاجاره آن (سهم سایرین) را به جامعه بپردازد. در حقیقت، این قبیل چیزها از نظر کلی دارای بهره اقتصادی (بهره خود آمده یا رانت) بسیار بالایی است که در اختیار دولت به نمایندگی اجتماع قرار می‌گیرد. پیامبر اسلام (ص) هم که دستور دادند علف مرتع، آب و آتش (هیزم جنگل) به مالکیت عمومی در آید به همین خاطر بوده است. زیرا در تولیدات این سه محصول کسی دخالت نداشته و کاری انجام نداده است و الا اگر به این علت می‌بود که چون علف و آب و هیزم از احتیاجات عمومی مردم آن زمان بوده و لذا باید به صورت اموال عمومی در آید، باید گفت گندم و جو و گوسفند که برای تهیه غذا مورد استفاده عموم قرار می‌گرفته به مراتب بیش از علف مرتع که تنها مورد احتیاج دامداران

بوده، می‌توانسته است مورد نیاز همگان تلقی شود و به ملکیت عام در آید. در حالی که می‌بینیم چنین دستوری داده نشد.

در قدیم که شمار جمعیت کم و وسایل و ابزار کار بسیار ابتدایی بود، می‌شد به هر کس اجازه داد که مثلاً از جنگل هیزم بیاورد، گوسفندانش را برای چرا به مراتع بفرستد و یا تورش را بردارد و از دریا ماهی بگیرد. ولی در شرایط دنیای امروز و پیشرفت تکنولوژی و تقسیم کار، به خاطر لزوم حفظ و حراست این گونه منابع، مصلحت جامعه در این است که چنین اجازه‌ای بدون ضابطه و نظامی حساب شده به کسی داده نشود. زیرا معمولاً از اموال مشاع، هر یک از شرکاء می‌خواهد بهره‌بردار، ولی مخارج احتمالی مربوط به آن را نمی‌خواهد بپردازد: می‌خواهد از دریا ماهی بگیرد، ولی توجه و اعتنایی ندارد که در نتیجه صید بی رویه، ممکن است نسل ماهی به مرور کم شود تا جایی که سرانجام به نابودی گراید. می‌خواهد گوسفندانش را برای چرا به مراتع طبیعی بفرستد، ولی بی اعتنا به اینکه، چرای بی حساب نه تنها علف را بن‌سوز می‌کند، که خاک زمینش را هم در معرض فرسایش باد و باران قرار می‌دهد.

بنابراین جهات، دولت به نمایندگی اجتماع این مباحثات را اداره می‌کند و برای بهره‌برداری از محصولاتش نظامی مستقر می‌سازد: یا رأساً با روش صحیح و احتساب همه جانبه برداشت می‌کند و یا با شرایط لازم آن را به اجاره افراد و شرکتهای صالح وامی‌گذارد و مال‌الاجاره را به بیت‌المال می‌ریزد و به مصارف عمومی می‌رساند، که شق دوم معمولاً کارآیی بیشتر و در نتیجه ارجحیت دارد.

### گروه سوم. موات احیاء شده:

موات به منابع طبیعی اطلاق می‌شود که قبل از احیاء غیرقابل استفاده و بی‌ثمر است. مانند زمینهای غیر دایر، تپه‌ماهورها، کوهها، بیشه‌ها، رودخانه‌ها، معادن و غیره. حق مالکیت، و یا با عبارت بهتر، حق اولویت بهره‌برداری از این موات به کسانی تعلق می‌گیرد که آن را احیاء کنند و با انجام کارهای مفید و انتفاعی، آن را به زمینهای مزروعی، دامداریها، منازل مسکونی، کارخانجات، سدّها و شبکه‌های آبرسانی و غیره تبدیل نمایند، و بدین ترتیب، با احیای موات، زمین مربوط قابل تملک می‌شود. احادیث نبوی در این مورد چنین است:

من احیاء ارض میتة فهی له. (کسی که زمین مرده‌ای را احیاء کند، از آن اوست.)

و همچنین به طور دیگری گفته شده که ناظر بر معادن و رودخانه‌ها نیز می‌تواند باشد:

من احیاء موات فهوله<sup>۳</sup>. (کسی که موات را احیاء کند از آن اوست.)

بدین ترتیب، احیاء کننده حق اولویت در بهره‌برداری از این منابع طبیعی را به دست می‌آورد و این حق نزد اجتماع محترم است و اگر کسی به این حق تجاوز کرد، از نظر اسلام غاصب است و حکومت اسلامی از غاصب خلع ید می‌کند و آن را به صاحبش بر می‌گرداند. صاحب این حق که اصطلاحاً «مالک» خوانده می‌شود مختار است آن را بفروشد، اجاره دهد، وقف کند، ببخشد و یا برای وراثت باقی بگذارد.

در اینجا باید توجه داشت که این اختیار نامحدود نیست، زیرا در اسلام مالک واقعی زمین خداست، همان‌طور که مالک آسمانها و هر چه بین آنهاست، یعنی مالک من و شما و دیگران و همه، خداست. بشر تنها یک مباشر است، آن هم موقت. مباشر تا زمانی روی ملک می‌ماند که دستورهای مالک را اجرا کند. دستورهای مالک معمولاً این است که زمینها آباد شود، قدرت حاصلخیزی آن حفظ گردد، و مورد

<sup>۳</sup> - حائری شاه باغ، شرح قانون مدنی جلد اول ۱۳۲۸ صفحه ۱۳۵

بهره‌برداری قرار گیرد. مالک اجازه نمی‌دهد که مثلاً زمینش را منفجر کنند، خاکش را در معرض فرسایش قرار دهند، یا آن را با کشت و کار بی رویه از مواد غذایی تهی سازند، یا بلااستفاده و بدون کشت به صورت بایر در آورند و یا به طور خلاصه به هر علتی مسلوب‌المنفعه سازند. هرگاه به عللی این مباشران، زمین را از حیث انتفاع بیندازند حق استفاده از آنها سلب می‌شود و زمین به مباشری دیگر که دستورهای مالک را بهتر اجرا کند واگذار می‌گردد.

در اسلام نیز مالکیت زمین همین خصوصیت را دارد. یعنی تا زمانی که احیاء و قابل استفاده نگه داشته شده، در ید متصرف مالک باقی می‌ماند و وقتی که بایر شد و به صورت موات برگشت، اگر در ظرف مدت سه سال دوباره آباد نشد، به ملکیت عمومی در می‌آید تا شخص دیگری در صورت تمایل آن را احیاء کند.

این موضوع نسبت به سایر اموال مسلمانان نیز به شکل دیگری تسری پیدا می‌کند، بدین معنی که اگر مسلمانی در نگهداری اموالش که در حقیقت باعث قوام اجتماع محسوب می‌شود دخالت‌های نابخردانه کند و آن را حیف و میل نماید و خلاصه عاقلانه رفتار نکند، اجتماع او را محجور یا سفیه معرفی می‌کند و پس از صدور حکم حجر، قیّم برایش تعیین می‌کنند و اموالش را به قیّم می‌سپارند و معونه‌ای برایش در نظر می‌گیرند. در اسلام به کسی اجازه داده نمی‌شود که حتی در مال خودش بی‌بند و بار باشد و هر کاری خواست بکند. مثلاً خانه اش را آتش بزند و یا اموالش را نابود سازد.

در اسلام مالکیت محترم<sup>۴</sup> است و از نظر کمیّت حد ندارد، ولی از نظر کیفیت، حدود مشروعیت و مشروعیت بر آن جاری است. اگر بگوئیم مالکیت از نظر کمی محدود است، یعنی اینکه باید بگوئیم هر خانواده یا هر نفر، مثلاً خانه‌اش بیش از چند متر مربع زیربنا و یا چند متر ارتفاع نداشته باشد و یا زمین و باغ و مغازه و پول و هر مایملکی بیش از فلان مقدار در اختیار کسی نباشد. در حالی که در هیچ یک از دستورهای اسلامی چنین ارقامی دیده نشده، ولی حدّ کیفی آن به طور کامل و روشن توضیح داده شده است؛ یعنی اینکه برای تملک یک شاهی و یا یک میلیون تومان - فرق نمی‌کند - باید حدود مشروعیت و مشروعیت آن حفظ شود: از راه حلال به دست آید و سپس با پرداخت وجوهات شرعی که بر آن تعلق می‌گیرد، پاک و مزگی شود، و بدین ترتیب، تملکش از نظر کیفی اسلامی گردد.

به قول یکی از فلاسفه معاصر ایرانی که میل نداشت نامش برده شود، چون مبانی همه احکام مربوط به زندگی اجتماعی اسلام، «انسان محوری» و نه «خود محوری» است، لذا مالکیت به عنوان وسیله‌ای در تنظیم روابط انسان با مواد مفید طبیعت و ساخته‌های بشری کاملاً محترم است، ولی به هیچ وجه جنبه هدفی ندارد.

### مالکیت زمین و التقاطیون:

در جریان انقلاب و بعد از آنکه اعمال و افکار خیلی‌ها انقلابی شده بود، عده‌ای دانسته و گروهی ندانسته در آیات قرآن و احادیث پیامبر نیز انقلاب کردند. یعنی عده‌ای با زمینه فکری متأثر از افکار مارکسیستی و اشتراکی و پاره‌ای با خلوص نیت و به حساب خودشان به خاطر انساندوستی و عدالتخواهی و گاهی با حسن نیت تمام، بعضی از آیات قرآن و احادیث را به میل خود تأویل نمودند و آن را با عقاید مارکسیستی مخلوط کرده، ملقمة خاصی ساختند و به نام اقتصاد اسلام معرفی کردند.

---

- در اسلام حرمت مالکیت مانند حرمت خون افراد است. چون مالکیت تضمین کننده آزادی انسانهاست و تجاوز بدان شیرازه جامعه را از هم پاره می‌کند و گرفتاری های عدیده اجتماعی به وجود می آورد. برای تشریح موضوع به مقاله "اصلاحات ارضی شاه و اثرات آن بر انقلاب و اوضاع اقتصادی موجود ایران" در همین سایت مراجعه فرمائید.

از جمله احادیثی که مورد تأویل قرار گرفته یکی حدیث زیر است:

**الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ وَلَوْ كَانَ غَاصِباً.** (محصول متعلق به زارع است، ولو اینکه غاصب باشد).

برداشت غلط و نتیجه نادرستی که التقاطیون از این حدیث به دست آورده‌اند، این است که چون محصول زراعتی که حتی در زمین غصبی به عمل آمده باشد متعلق به زارع است، پس هر کس روی هر زمین تحت هر شرایطی که زراعت کرد کلیه محصول از آن اوست و چون محصول زمین را او می‌برد، پس مالک زمین هم اوست و بنابراین کسی را غیر از زارع زمین به مالکیت نباید شناخت.

این تأویل و تعبیر خلاف حقیقت است، زیرا اگر فرض کنیم مالکیت زمین که در واقع حق اولویت استفاده از آن و حق بهره‌برداری از کارهایی که در آن انجام شده است (پاک کردن زمین از سنگ و بوته و درختچه و تسطیح آن، حفر قنات، جدول کشی، شق نهر، کانال کشی، زهکشی، شیرین کردن شورزار و غیره...) و بنا به اصطلاح فقهی حق احیای موات، محترم نیست، یعنی برای احیاء کننده حقی منظور نمی‌شود و نمی‌تواند سالهای بعد حقوقش (کار ذخیره شده‌اش) را به اجاره بدهد و یا بفروشد و از آن برای دوران پیری و مرضی‌اش استفاده کند، در چنین صورتی، عملاً هیچ کس اقدامی برای احیای زمینهای موات و آماده ساختن آنها جهت زراعت نخواهد کرد، همان‌طور که هیچ کس برای حفظ چراگاههای عمومی و یا ازدیاد ماهی دریا و تکثیر شکار کوه اقدامی نمی‌کند با وجود اینکه از آنها هر وقت شد بهره می‌گیرد.

اگر احیای اراضی موات به منظور زراعت، تملک به وجود نمی‌آورد، دلیلی نیست که قبول کنیم احیای موات برای درست کردن باغ و ساختن خانه و ایجاد کارخانه تملک به وجود می‌آورد. و اگر چنین باشد، هر کس مجاز است - اگر زورش برسد - وارد خانه، کارخانه و باغ ساخته شده توسط دیگران گردد و مثلاً در باغچه خانه یا محوطه کارخانه و یا لابلای درختان باغ تصرفی، برای خود جو بکارد و با استفاده از حدیث فوق و تفسیر آقایان، آنجا را تصاحب کند. آن وقت تکلیف چنین اجتماعی از نظر امنیتی تماشایی است. کما اینکه به خاطر همین تر آقایان، بعد از انقلاب مقدار قابل توجهی از زراعتهای مردم ایران زیر و رو گردید، درختان باغات مردم از ریشه کنده شد و زمینهایش به تصرف غاصبان در آمد که (زارع) شناخته شوند و زراعتش را ببرند و بعد از آن هم زمین را غاصبانه، یعنی با زور، در تصرف نگاه دارند و مالک آن باشند. وقتی چنین باشد، اصولاً مسأله احیای اراضی موات، فسخ و حدیث «من احیاء موات فهوله» به طور کلی لغو و بی‌اعتبار است.

موضوع قابل توجه این که حتی در همین حدیث «الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ وَلَوْ كَانَ غَاصِباً»، عبارت «ولو کان غاصباً» خود دلالت بر این امر دارد که قبلاً زمین در تملک کسی بوده و زارع مورد بحث با عمل غصب، یعنی تصرف عدوانی، آن را از ید مالک متصرف خارج کرده و در آن زراعت نموده است. بدین ترتیب، وجود کسی به نام «مالک متصرف زمین» تلویحاً قبول شده است. این حدیث نمی‌گوید «الارض للزارع» بلکه می‌گوید «الزَّرْعُ لِلزَّارِعِ»؛ زیرا زمین را متعلق به کسی می‌داند که آن را احیاء کرده است.

از همه اینها گذشته، بد نیست بدانیم آقایان التقاطیون که اعتقاد دارند مطلقاً زمین نمی‌تواند مالک غایب داشته باشد، و اعتقاد دارند کسی که روی هر زمینی شخصاً زراعت می‌کند، هم او مالک زمین است، قضیه فدک متعلق به حضرت پیامبر (ص) و بعد از ایشان به حضرت فاطمه (س) را چگونه تفسیر می‌کنند؟ در عصر حاضر قضیه فلسطین و تصرفات غاصبان یهودیان را چطور توجیه می‌کنند؟ چون یهودیان نیز اکنون نه تنها متصرف و زارع زمینهای فلسطین هستند بلکه کارخانجات و شهرهایی هم روی همان زمینها ساخته‌اند و حتی اسمش را هم عوض کرده و اسرائیل گذاشته‌اند و حکومتهای زیادی هم در دنیا آنها را به رسمیت شناخته‌اند.

سؤال: فرضاً که این موضوع در مورد زمینهایی که برای احیایشان کار زیادی باید انجام شود، صادق باشد، ولی همه زمینهای موات که احتیاج به سرمایه‌گذاری و کار متبلور شده برای احیاء ندارد؛ یعنی احتیاج به جمع‌آوری سنگ و بوته و تسطیح و زهکشی و حفر قنات و کانال‌کشی ندارد. زمینهایی وجود دارد که تسطیح شده‌ی خدایی است و باران کافی هم برایشان موجود است، و در نتیجه، مخارجی برای آماده کردن زمین و احیاء ندارد. این زمینها چرا باید در اختیار کسی به نام مالک باقی بماند؟

جواب: اولاً چنین زمینهای تصویری که هیچ احتیاجی به احیاء نداشته باشد، اگر نگوییم مطلقاً وجود ندارد، مسلماً بسیار نادر است و از این رو جزو موارد استثنایی است و نمی‌تواند ضابطه‌ای اصولی برای ردّ احیای موات تلقی شود؛ و ثانیاً بر فرض که چنین زمینهایی باشد که مطلقاً خرجی برای احیاء و آماده کردنشان جهت زراعت لازم نباشد و آب باران هم کاملاً مطابق دلخواه به آنها برسد و بنابراین موضوع آبیاری و مخارج لازم‌هاش هم مطرح نباشد، با وجود بر این، مسأله‌ی تصرف که جهت حفظ نظام جامعه موضوعی اساسی است، نیاز و احترام به ملکیت و یا هر نوع حصر دخالت کنندگان در زمین را حتمیت می‌بخشد. بدین معنی که اگر محصول را از آن زارع بدانیم، ولو اینکه غاصب باشد، مسأله‌ای که همیشه با آن روبرو خواهیم بود این است که پس از برداشت محصول توسط زارع اول، زارع بعدی چه کسی خواهد بود؟ زیرا برای تصرف زمین مورد بحث به منظور کشت مجدد، بین متقاضیان دعوا خواهد شد و همان‌طور که تجربیات عدیده‌ی عینی گواه بر این امر است بر سرزمین‌هایی که مالکیتشان مسجل نیست خونها ریخته شده و همیشه هم خراب و لم‌یزرع مانده است. یعنی اینکه موقع شیار و تدارک زمین دعواست و اگر یکی زور و نفراتش زیادتر بوده و توانسته است زمین را شیار بزند، گروه دیگری نصف شب زمین شیار شده‌ی او را کاشته‌اند تا صاحب بذر معرفی شوند و در نتیجه به نام زارع، زرع را تصاحب کنند. روز بعد اگر زوردارتری پیدا شود، ادعا می‌کند که هم شیار را او زده و هم بذر را پاشیده است، و بدین صورت، زمین کاشته شده را تصرف می‌کند تا محصولش را ببرد. فرضاً باران آمده و زراعت سبز شده است، در این حال، هنوز زراعت در امان نیست. اگر گروهی مجهزتر از قبلی‌ها پیدا شود، آن را به تصرف در می‌آورد و حتی زراعت سبز را شیار می‌زند و بذری از نوع دیگر جایش می‌کارد تا محصول زمین را به نام زارعش بردارد و این کار آن قدر ادامه پیدا می‌کند تا زمین در تصرف زوردارترین گروه منطقه درآید و محصولی برداشت شود، و یا آنقدر دست به دست می‌گردد که حتی اگر محصول هم سبز شود و به ثمر برسد، قبل از برداشت به آتش کینه‌توزی‌ها و انتقامجویی‌ها بسوزد و خلاصه یعنی اینکه هیچگاه قرار و آرامی در آن محوطه مستقر نگردد.

لذا برای اینکه به تمام این گرفتاری‌ها خاتمه داده شود، از جمله قراردادهای اجتماعی بسیار محترم، باید یکی هم این باشد که زمین را چه کسی بکارد تا زراعتی بدون دردسر و گرفتاری به عمل آید و رفع نیاز گردد. در اینجا است که مالکیت و تصرف زمین، موضوعیت پیدا می‌کند و هیچ راه‌گریزی هم نیست. حال مالکیت شخصی باشد یا دولتی، فردی باشد یا گروهی، مبحث جداگانه است؛ ولی به هر تقدیر، عبارت «زمین مال خداست و هر کس در آن زراعت کرد از آن اوست» فقط شعار است، آن هم شعاری که همیشه توأم با بی‌نظمی و تجاوز در کار کشت و مالاً بدون کشت ماندن زمین خواهد بود.

سؤال: چرا عبارت «زمین مال خداست» را شعار دانستید، در حالی که آیات عدیده‌ای از قرآن حاکی از آن است؟

جواب: آقایان التقاطیون به منظور رساندن اقتصاد اسلام به اقتصاد مارکس و بی‌اعتبار کردن مالکیت زمین و ابزار تولید (سرمایه) دو آیه از قرآن را به عنوان سند ارائه داده‌اند:

۱. **وَلِلّٰهِ مَافِى السَّمٰوٰتِ وَ مَافِى الْاَرْضِ** ( و خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است) نجم(۵۳):۳۱

۲. **لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَاسَعٰى**. (برای انسان جز «آنچه» با کوشش خود به دست آورده است چیزی نخواهد بود) نجم(۵۳):۳۹

در مورد آیهٔ اوّل برداشتشان این است که چون آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به خدا تعلق دارد، پس تعلق مالکیت به افراد بی‌معنی است و ادعای مالکیت هر کس بر زمین و تعیین حقی در این زمینه، تجاوز به این آیهٔ قرآنی است.

انتقادی که به برداشت آقایان وارد است اینکه چرا عبارت « آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است » که معنایی جامع و فراگیر دارد و شامل تمام کهکشانها در آسمان و تمام نقاط کرهٔ زمین است، فقط زمین زراعتی را ملک خدا می‌دانند.

در آسمانها و کرهٔ ارض هر چه هست همه ملک خداست؛ در این مورد کسی شکی ندارد: همه چیز، حتی شما و من و تمام مایملک منقول و غیر منقولمان و حتی حیات و ممانعت متعلق به خداست. اگر حضرات بخواهند از این آیه استنباط کنند که چون زمین متعلق به خداست پس به مالکیت خصوصی در نمی‌آید، بنابراین ماشین و لباس و فرزند هم که جزو « آنچه در زمین است » محسوب می‌شود در مالکیت خصوصی کسی نمی‌تواند قرار گیرد، منزل مسکونی و باغ و کارخانه هم همین‌طور.

تعلق همه چیز به خدا یک واقعیت است، کماینکه ما همگی کلیهٔ مایملک خود را می‌گذاریم و می‌رویم و وارث همهٔ ما خداست که ابدی است، و در حقیقت، مالک اصلی اوست و ما خلیفه و مباشر او در زمین هستیم آن هم برای مدت کوتاهی. از همین نظر اگر هر کس نسبت به آنچه که خداوند به او داده است، از زمین احیاء شده گرفته تا خانه و مال و فرزند، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی کند و به خاطر مالکیتی که نسبت بدانها دارد ضرری به دیگران یا به دیگری و حتی به خودش برساند، همان‌گونه که گفته شد اموال را از یدش خارج می‌کنند و آن را به قیّم می‌سپارند. ولی همان خداوند، زمین را مسخر ما کرده و تحت شرایطی در اختیار ما گذاشته است و ما اجازه نداریم به خاطر فسادی که احياناً کسی در امری داشته و ضرری رسانده است، اصل مالکیت را لغو کنیم و از تمام منافع فردی و اجتماعی آن محروم شویم. این است که گفتیم توسّل و تشبّهٔ حضرات به آیهٔ « آنچه در زمین است متعلق به خدا است » به منظور اینکه مالکیت خصوصی را غیراسلامی توجیه نمایند، « شعار » است، آن هم شعاری بسیار مشخص برای اینکه نظرات مارکسیستی را با اسلام تلفیق دهند. و الاّ احترام به مالکیت خصوصی و حقّ تملک موات احیاء شده نزد همهٔ مذاهب و فرق اسلامی چون روز روشن است.

و اما آیهٔ « **لَيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَاسَعٰى** » برای آقایان التقاطیون منجی بزرگی بوده است. چون با «کشف» و ارائهٔ این آیه نه تنها - به نظر خودشان - موضوع مالکیت زمین و حقّ اجارهٔ زمین به مالک را رد شده می‌دانند بلکه اصولاً هر حقی را نسبت به ابزار کار و سرمایه، غیراسلامی معرفی می‌کنند و می‌گویند هر کس تنها و تنها می‌تواند از نتیجهٔ مستقیم کار شخص خودش بهره‌بردار و لاغیر.

در اینجا دو انتقاد به برداشت آقایان وارد است: اوّل اینکه این آیه را با نادیده گرفتن آیات قبل و بعدش ارائه داده و در نتیجه معنایی غیر از آنچه واقعیت دارد از آن گرفته‌اند و دوّم اینکه کلمهٔ « سعی » را به میل خود تأویل کرده‌اند. در مورد اوّل چند آیه از آیات قبل و بعد آیهٔ مزبور را همراه با آن توأم می‌خوانیم تا ببینیم منظور از « آنچه » چیست، و در مورد دوّم توجه می‌کنیم که کلمهٔ « سعی » که مورد استناد حضرات است، در سایر آیات قرآن در چند وجه و چطور به کار برده شده است.

## مورد اوّل :

«افرايت . . . . . لیس للانسان الاماسعی . . . . .» ( دیدی آن کس را که روی بگردانید و اندک صدقه‌ای داد و سپس بکلی قطع کرد؟ آیا علم غیب نزد اوست و آن را می‌بیند یا که آگاه نشد به آنچه در کتاب موسی و هم در کتاب ابراهیم که به تمام عهدهایش وفا کرد آمده است و اینکه: هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد گرفت، و اینکه برای انسان جز آنچه به سعی خود به دست آورده است چیزی نخواهد بود. و البتّه به پاداش کامل‌تری خواهد رسید. و کار خلق عالم به سوی خدا منتهی می‌شود) نجم (۵۳): ۳۳ الی ۴۲

آنچه از این آیات مستفاد می‌شود این است که هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد و هر کس ضامن اعمال خویش است و جز «آنچه» با کوشش خود به دست آورده نصیبی ندارد. بنابراین منظور از «آنچه» همان اعمال نیک است و نتیجه و ثمره اعمال نیک، هم بازده دنیایی دارد و هم اجر اخروی. ولی مسلماً خداوند بابت کار نیک کسی چیزی به دیگری نمی‌دهد و هر کس مسؤل اعمال نیک و بد شخص خویش است.

اگر منظور از «آنچه» مال دنیوی باشد، یعنی برای هیچ کس جز نتیجه کار مستقیم خودش چیزی نباشد، این با دیگر موازین شرعی مغایرت پیدا می‌کند. چون می‌دانیم که در اسلام خیلی چیزها می‌تواند در ملکیت افراد قرار گیرد بدون اینکه نتیجه مستقیم کار آنها باشد از جمله ارث، صلح، هدیه، هبه، و دفینه.

## مورد دوّم:

دربعضی دیگر از آیات قرآن کلمه «سعی» نیز مصرف شده که منظور عیناً کوشش در انجام کارهایی است که پاداش اخروی دارد. و از آن جمله‌اند:

« فاذا جائب . . . . . يوم يتذكر الانسان ما سعي. » ( پس، هنگامی که آن واقعه بزرگ پدید آید. روزی است که انسان «آنچه» را کرده است به یاد آرد.) نازعات (۷۹): ۳۴ و ۳۵

در این آیه منظور از «آنچه» کرده مسلماً زراعت گندم و جو و یا تولیدات دیگر نیست بلکه، به طور کلی کارهای نیک و بدی است که انجام داده و در آن واقعه بزرگ باید جوابگو باشد.

« و من اراد الاخره و سعی لها . . . . . مشكوراً. » ( و کسانی که طالب حیات آخرت باشند و برای آن به قدر طاقت بکوشند و آنها مؤمن باشند، «سعی» آنها مقبول خواهد بود) اسری (۱۷): ۱۹

و در اینجا هم مسلماً سعی و کوشش مؤمن در انجام کارهای نیک است که مورد قبول خواهد بود و خداوند اجر اخروی آن را در اینجا یادآور می‌شود. در بعضی آیات دیگر قرآن مانند ۱۱۴ و ۲۰۵ سوره بقره و ۵ سوره سبا کلمه «سعی» به معنای کوشش در خرابی و فساد به کار رفته و در آیات ۹ سوره جمعه و ۲۰ سوره قصص و ۲۰ سوره یس به معنای «شتابان حرکت کردن» آمده است. به هر تقدیر، از کلمه «سعی» و مشتقاتش در هیچ یک از آیات قرآن، معنایی بدان مضمون که آقایان التقاطیون مورد نظرشان بوده است یعنی که «سرمایه شخص بدون سعی و کوشش صاحبش نمی‌تواند از محصول سهم ببرد»، به دست نمی‌آید.

سؤال: پس منظور این است که در اسلام «کار» و «تملک» با هم ارتباط ندارد؟

جواب: نه، چنین منظوری نیست. درست است که در اسلام تملک بر چیزهایی که برایشان مستقیماً کاری نشده باشد ممکن است - مانند ارث و صلح و غیره - ولی اساسی‌ترین وسیله تملک، «کار» است؛ منتها «کار» با دیدی وسیع‌تر، چه از نظر تنوع و چه از نظر تداوم و بقای آن. بدین معنی که اسلام تنها به این اکتفا نمی‌کند که کسی مستقیماً چیزی را تولید کند و متعلق به خودش باشد و بعد آن را مصرف کند



بنابر قوانین اسلامی نه تنها هر کس صاحب ثمره کار خویش است و می‌تواند آن را مصرف کند بلکه می‌تواند ثمره کارش را هم ذخیره (متبلور) کند، تبدیل به سرمایه نماید، در کاری دیگر به عنوان یک عامل تولیدی به کار اندازد و ثمره آن را هم ببرد؛ یعنی نه تنها ثمره کارش بلکه ثمره کارش هم به خودش تعلق دارد.

اسلام معتقد است که هر کس می‌تواند ثمره کارش را در حیاتش مصرف کند یا ببخشد یا نگاه دارد و حتی برای بعد از مرگش هم وصیت کند که هر طور می‌خواهد - با حفظ شرایط اسلامی - به مصرف برسد و اگر هم وصیت نکرد، به عنوان حق مسلمش، ثمره کارش به عزیزترین و نزدیکترین کسانش طبق موازین شرعی می‌رسد.

بنابراین در اسلام تسلط انسان بر ثمره کارش بسیار وسیع‌تر، عمیق‌تر و پردوام‌تر از آن است که مارکس ادعا می‌کند. توجه اسلام بدین امر به خاطر احترام شدید به آزادی فرد انسانها، به خاطر ارج نهادن به کار مفید و سازنده، و به خاطر عنایت دقیق به فطرت ذاتی آنهاست.

اسلام می‌خواهد که هر کس با تمام ظرفیت ولی در عین حال آزادانه و مشتاقانه کار کند و از انجام کارش «راضی» باشد و تا دم آخر حیات با اطمینان خاطر به اینکه ثمره کارش متعلق به خودش و حتی بعد از خودش متعلق به عزیزترین کسانش خواهد بود، زنده و فعال و خوشحال باشد. از این رو مالکیت را با تمام ابعاد مشروع و مشروط بودنش محترم می‌شمارد.

## تولید

سیستم اقتصادی اسلام تلویحاً اعتقاد دارد: تولید نه تنها تابعی از زمین، سرمایه و کار بلکه تابعی از تقوای (درستکاری و صداقت) افراد شرکت کننده در امر تولید است؛ یعنی یک عامل معنوی نیز در تولید دخالت دارد. در هر کار تولیدی هریک از نهاده‌ها مشمول قانون بازده نزولی است، ولی تقوا به عنوان یک عامل تولید همیشه بازده صعودی دارد. هرچه میزان تقوای شرکت کنندگان در کار تولیدی بالا رود، بر کیفیت و حتی کمیت کالا اضافه می‌شود تا وقتی که به حد کمال در شرایط موجود خود برسد. از این رو شاید بهتر باشد تقوا را مانند کاربرد علم و تکنیک در تولیدات بدانیم که هرچه پیشرفته‌تر باشد موفقیت را بیشتر می‌کند. افراد و مؤسسات خصوصی تنها واحدهای تولید در این سیستم هستند و دولت معمولاً در امر تولید مستقیماً و رأساً دخالتی نمی‌کند و فقط به عنوان ناظر بر اجرای صحیح قوانین و تعهدات بین شخصیت‌های حقیقی و حقوقی و برای تعلیم و تربیت افراد به منظور بالا بردن کارایی (خیر) آنها و ایجاد امنیت اقتصادی و قضایی و تضمین مایحتاج زندگی همگان با مکانیزم زکات اقدام می‌نماید. رویه‌های اجرائی پیامبر اسلام در امور اقتصادی مردم مدینه الگوی بسیار گویائی است. تا آنجائی که من فهمیده ام، او هیچ گاه در امور تولیدی مردم دخالتی نکرد.

حتی در مواردی که دولت قهراً مالک مؤسسه‌ای تولیدی می‌شود، برای اداره کردنش آن را به مؤسسات خصوصی واگذار می‌کند و مال الاجاره می‌گیرد. مؤسسات خصوصی برای تولید هر نوع متاعی در چارچوب مقررات اسلامی آزادی کامل دارند. محدودیت‌های شرعی، تجارت آزاد مبتنی بر رضایت طرفین داد و ستد و اثر آن بر قیمت‌ها در واقع معین می‌کند که چه کالایی بیشتر ساخته شود و چه متاعی از بازار خارج گردد. البته باید توجه داشت که رضایت از طریق اجبار نباشد و احتکار و کم‌فروشی و سایر مبطلات معامله، اساس صافی و پاکی داد و ستد را ملوک‌نکرده و طرفین معامله برای یکدیگر شرایط غیرعادی به وجود نیاورده باشند.

قرآن در مورد گرانفروشی مطلبی بیان نکرده است، چون گرانی و ارزانی مطلقاً نسبی است: چه بسا چیزهایی که در یک شهر با این قیمت بسیار گران است در حالی که در شهر دیگر حتی با قیمتی دو برابر، بسیار ارزان تلقی شود. وقتی اساس کار، تأمین «رضایت» طرفین معامله است و آن هم حاصل شده باشد، به هر قیمتی که باشد، بدون اشکال است. چون در شرایط غیرانحصاری تعیین قیمت در دست خریدار و فروشنده نیست بلکه بازار است که برحسب قانون عرضه و تقاضا آن را دیکته می‌کند. تنها باید موانع نوسان و حرکت آزاد قیمت‌ها در بازار که محتملاً توسط عده‌ای به وجود می‌آید برداشته شود. و اطلاعات دقیق در اختیار معامله گران قرار گیرد. باید عنایت خاص مبذول گردد که با احتکار و اعمال خلاف شرع، قیمت‌ها و مزدها مصنوعاً بالا برده نشده و یا پایین نگهداشته نشده باشد.

ولی قرآن آیاتی با لحن بسیار محکم دربارهٔ کم‌فروشی دارد:

“ویل للمطففین... . . . . . أو وزنوهم یخسرون. (وای برکم‌فروشان، آنان که با پیمانانه تمام از مردم بگیرند و هرگاه کیل و وزن کنند کم دهند). مطففین (۸۳): ۱-۳

و این از آن جهت است که در شرایط مشروع (رقابت آزاد) بودن بازار کسی نمی‌تواند چیزی را گران‌تر از قیمت معمول بفروشد - یعنی که طرف معامله نمی‌خرد - ولی با قیمت دیکته شدهٔ بازار، صاحب جنس می‌تواند با کم‌فروشی - یعنی از راه تقلب - پول بیشتری برای متاعش به دست آورد و دولت باید جلوی محتکران و کم‌فروشان را به شدت بگیرد.

دولت می‌تواند به جانشینی مردم، کارهای عام‌المنفعه را که آحاد افراد قادر یا مایل به انجامش نیستند، مانند ایجاد شبکه‌های راه، مهار کردن آب رودخانه‌ها، توسعهٔ فرهنگ عالی و بهداشت عمومی به طور موقت به عهده بگیرد و هرگاه مردم خود قادر به انجام آنها بودند و اراده کردند، در اختیارشان قرار دهد.

آنچه از مقررات اسلامی استنباط می‌گردد، عدم دخالت دولت در امور تولیدی نه تنها از این نظر است که کارآیی مؤسسات دولتی در کارهای تولیدی پایین‌تر از مؤسسات خصوصی است بلکه جنبهٔ جلوگیری از قوی شدن دولت در کنترل امور اقتصادی جامعه را دارد، که در غیر این صورت، می‌تواند ضایع‌کنندهٔ آزادی‌های سیاسی مردم گردد و در نتیجه، اسارت انسانها به صورت بردگان و شاید بسیار بدتر را هم به دنبال بیاورد. بدتر از بردگان از این نظر گفته می‌شود که برده را مولایی است که معمولاً با پرداخت پولی صاحب برده می‌شود و یا اگر برده را نخریده و از طریق دیگری به دست آورده باشد، به هر تقدیر، برایش مالیت دارد یعنی می‌تواند او را بفروشد و پول بگیرد. و بدین جهت، اگر مطلقاً جنبهٔ عاطفی و انسانی هم در میان نباشد، لاقلاً به عنوان یک متاع متعلق به خود، او را دوست می‌دارد و از او مراقبت و نگهداری می‌کند. در حالی که در سیستمهای اشتراکی که قدرت اقتصادی در دست دولت قرار دارد، گروه حاکم نسبت به توده‌های مردم و طبقهٔ پرولتر چنین احساسی را هم ندارند و از همین رو، خشونت‌ها و ظلم‌هایی که نسبت به آنها روا می‌دارند بی‌حساب است و حیات یا مامتشان، آن هم موقعی که موضوع فردفردشان مطرح باشد، علی‌السویه است و به نام حمایت از اجتماع به سادگی آنها را فدا و عندالاقضاء نابود می‌سازند.

### سهام عوامل تولید از محصول

امور کشاورزی، صنعتی، ساختمانی و هر کار تولیدی دیگری، احتیاج به زمین، سرمایه، کار و مدیریت دارد. اگر تمام این عوامل تولید در اختیار یک نفر باشد، در موقع توزیع محصولات تولیدی، هیچ‌گونه اشکالی پیش نمی‌آید. یعنی با عنایت به اینکه هر کس ثمرهٔ کارش به خودش تعلق دارد، محصول حاصله، مال اوست و در نتیجه بحثی هم وجود ندارد. ولی معمولاً یک نفر تمام این عوامل تولیدی را در اختیار ندارد و

بالاجبار باید با دیگری که سایر عوامل تولید را در اختیار دارند شریک شود تا از تجمع همه عوامل بتوان محصولی به دست آورد.

حال، اگر از محصول به دست آمده سهمی برای صاحبان عوامل تولیدی قائل نباشیم که در این صورت کسی حاضر نیست برای همیشه آن عامل تولیدی را که در اختیار دارد مجاناً برای کاری تولیدی که معمولاً توأم با خطر از بین رفتن است به دیگری واگذار کند. و اگر سهمی قائل باشیم، چقدر؟ اینجاست که مسأله توزیع محصول بین صاحبان عوامل تولید حایز اهمیت می شود.

### رضایت عامل عملی و دستور الهی

چون تشخیص و اعلام ارزش افزوده هریک از نهاده‌های تولیدی در محصول به دست آمده و تعیین سهم هریک از این عوامل از تولیدات حاصله فقط می‌تواند مبتنی بر قضاوت های ارزشی باشد و برای شناخت میزان اهمیت هریک از عوامل در تولیدات بسیار پیچیده امروزی و در نتیجه برای تعیین ارزش افزوده و سهم هریک هیچ‌گونه معیار علمی در دست نیست، بنابراین رضایت صاحبان این عوامل، یعنی همان رضایت طرفین معاملات تجارتي که در قرآن امر شده نساء (۴): ۲۹ بهترین و عالی‌ترین ضابطه « لازم و کافی » است که در همه مکانها و زمانها برای تمامی افراد می‌تواند قابل قبول باشد.

ولی با وجود بر این چون اختلافات صفات ارثی از نظر استعدادهای فردی، عده‌ای را برتر از دیگران، چه از نظر نیروی بدنی و چه از نظر قدرت فکری، به وجود آورده است؛ لذا وجود اقتصاد آزاد در درازمدت باعث پیدا شدن عده‌ای غنی یا قوی و گروهی فقیر یا ضعیف می‌گردد. ایجاد امکان تغذیه بهتر، بهداشت دقیق‌تر و تحصیلات عالی برای طبقه غنی، شکاف بین اقویا و ضعفا را زیادت‌تر می‌کند، و در نتیجه، جامعه به دو طبقه غنی و فقیر تقسیم می‌شود که به دنبال آن تمام مفسدات اجتماعی نظیر حسدها، دشمنی‌ها، ناآرامی‌ها، انتقامجویی‌ها و قتل و غارت‌ها پدید می‌آید و قهراً رفاه و آسایش مردم از بین می‌رود. و از انجام وظیفه اصلی یعنی خلیفگی خدا بر زمین و آباد کردن آن دور می‌افتد.

وجود فقر، درحقیقت، از اساسی‌ترین مشکلات اجتماعی است که بدان خاطر سیستم‌ها و مکاتب مختلف نظیر کاپیتالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم در تلاش بوده‌اند تا راه‌حلی برای از بین بردن یا لاقلاً تخفیف آن ارائه دهند. سیستم اقتصادی اسلام نیز راه‌حلی دارد. قبل از اینکه راه‌حل مذکور تشریح شود، شاید لازم باشد تعریف مشخصی از فقر و فقیر داشته باشیم.

### فقر و فقیر

تعریفهای مختلفی برای فقر و فقیر از طرف اقتصاددانان ارائه شده است. بعضی‌ها درآمد سالیانه را ملاک و معیار قرار داده‌اند و هرکس را که میزان درآمدش کمتر از آن باشد، فقیر می‌نامند. مثلاً در آمریکا در سال ۱۹۷۸ مرز فقر را درآمد سالیانه‌ای در حدود ۷۲۰۰ دلار برای یک خانواده چهار نفری که همگی زیر ۶۵ سالگی بودند می‌دانستند و در سال ۲۰۰۱ این مبلغ به ۱۸۱۰۴ دلار ارتقاء پیدا کرد.<sup>۵</sup> بعضی دیگر میزان فقر را از روی مساحت محل مسکونی افراد و یا مقدار کالری مصرفی روزانه‌شان تعیین می‌کنند و اگر کسی کمتر از آن مقدار داشته باشد فقیر به حساب می‌آید. پاره‌ای نیز فقر را فقط از روی میزان درآمد جاری افراد حساب می‌کنند و مثلاً می‌گویند ده درصد جامعه که پایین‌ترین درآمد را دارند باید فقرای آن جامعه

<sup>۵</sup> - سازمان آمار وزارت اقتصاد آمریکا سپتامبر ۲۰۰۲

محسوب شوند. و یا عده‌ای دیگر معتقدند فقیر کسی است که درآمدش کمتر از ۵۰ درصد میانگین درآمد اجتماعی باشد که در آن زندگی می‌کند.

تمام این تعاریف که از فقیر شده و ارقامی که به نام حد فقر یا سطح فقر معرفی گشته است اکثراً ارقامی مبتنی بر قضاوت ارزشی بوده که هیچ‌گونه ضابطه صحیح بیطرفانه‌ای به دست نمی‌دهد و از آن مهمتر اینکه تعریف‌هایی که از فقیر شده تعریفی نیست که جامعیت داشته باشد و بتوان آن را به عنوان معیاری برای تمام انسانها در همه جای دنیا به کار برد.

به نظر می‌رسد تعریف زیر برای شناساندن «فقیر» در همه جوامع، جامع باشد:

«فقیر کسی است که درآمدش به اندازه‌ای نباشد که بتواند مایحتاجش را، به نحوی که در اجتماعش معمول است، تأمین کند.»

بنا بر این تعریف باید بگوییم حد فقر در اجتماعات مختلف با سطح زندگی‌های گوناگون کاملاً متفاوت است. مثلاً کسی که با درآمد معینی در یک کشور عقب مانده جزو ثروتمندان آن جامعه محسوب می‌شود با همان درآمد در بین مردم یک کشور پیشرفته فقیر است، یا برعکس. برای مثال خانواده‌ای که در آمریکا با درآمد سالیانه ده هزار دلار فقیر محسوب می‌شود، با همان درآمد جزو افراد مرفه ایران است.

در واقع، رنج‌آور است که در یک جامعه عده‌ای از به دست آوردن حداقل مایحتاج زندگی خود ناتوان باشند و عده‌ای دیگر به حد اسراف از آن بهره‌برداری کنند. یقین اینکه وجود تفاوت فاحش بین نحوه زندگی افراد در یک جامعه حسدها برمی‌انگیزد، نفرت‌ها به وجود می‌آورد و فساد و تباهی را منتج می‌شود. اگر افراد یک جامعه از نظر معاش و آنچه عرفاً مایحتاج تلقی می‌شود به هم نزدیک باشند، آرامش خاطر بیشتری خواهند داشت تا در اجتماعی بسر برند که معدودی زندگی بسیار پیشرفته اشرافی داشته و انبوهی به نحوی زنده، حتی از دسترسی به مایحتاج اولیه‌شان، محروم باشند.

اگر مایحتاج مردم متناسب با جامعه‌شان تأمین باشد، برایشان مهم و یا ناراحت کننده نیست که فلان شخص در حساب بانکی‌اش چقدر موجودی دارد و یا در صندوقش چند سند مالکیت خوابیده است. این اختلاف در نحوه زندگی است که می‌بیند، حس می‌کند، می‌خواهد و چون به دستش نمی‌رسد او را می‌آزارد و احتمالاً ناراحتیهای اجتماعی به وجود می‌آورد. این اختلاف در نحوه زندگی است که باید کم شود، نه اختلاف در میزان ثروت.

### نصاب زکات و حد فقر

با تعریف فقیر، حد فقر برای تمام انسانها و در همه نقاط جهان و در همه ادوار - در حالی که مسلماً برابر نیست - معین می‌شود. در واقع، حد فقر مانند جسم معلقی است که در مایعات با غلظت‌های متفاوت در ارتفاعات مختلفی قرار می‌گیرد و بدین ترتیب مفهومی پویا (دینامیک) دارد.

اجازه دهید این حد را برای هر اجتماع کوچک یا بزرگ، «حد گذران معمول و قابل قبول آن جامعه» بنامیم. به نظر می‌رسد منظور از تعیین نصاب زکات در اسلام، توجه به همین معنی بوده است. افرادی از جامعه که درآمد سالیانه‌شان بیش از این «حد» باشد، واجد شرایط پرداخت زکات، و آنهایی که درآمدشان پایین‌تر از این «حد» باشد، مستحق استفاده از زکات هستند. موضوع و مفهوم زکات و چگونگی عمل به آن در سیستم اقتصادی اسلام را بعداً توضیح می‌دهیم.

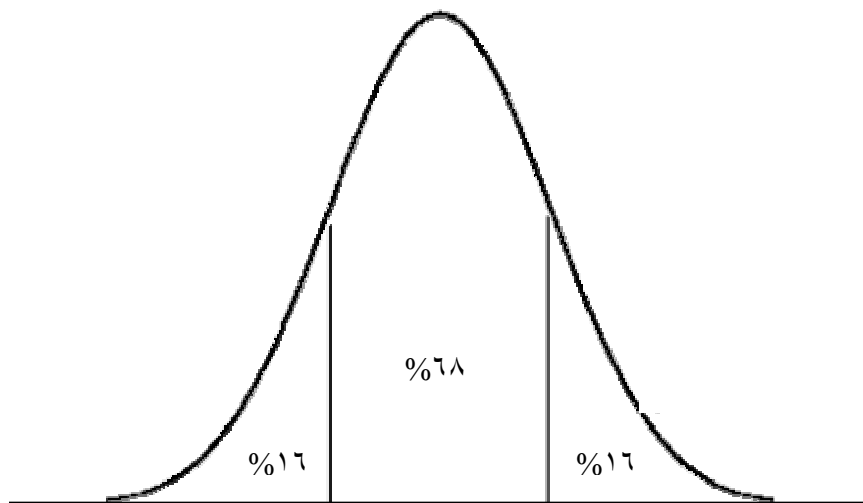
نه کاپیتالیزم، نه سوسیالیسم

در جهان امروز با همه پیشرفتی که بشر در زمینه تکنولوژی کرده هنوز نتوانسته است مسائل اقتصادی - اجتماعی خود را با توسل به سیستمهای کاپیتالیستی و سوسیالیستی و انواع سیستمهای بینابینی حل کند. ادعای ما بر این است که با کاربرد سیستم اقتصادی اسلام می‌تواند به این مهم دست یابد.

اسلام دین فطرت است و تمام دستورهایش با عنایت به سنت الهی تدوین شده است. دستورهای اقتصادی اسلام نیز نمی‌تواند از فطرت و سنه‌الله جدا باشد. در اینجا چند خصوصیت بشری را که فطری اوست همراه با حقایق و واقعیاتی چند، بصورت هشت اصل بشری شرح می‌آوریم.

**اصل اول:** انسان حیوانی است حسابگر و مال‌اندیش؛ که بنا بر غریزه حب ذات، جلب نفع و دفع ضرر می‌کند. این فطرت بشری است و خداوند هم بهشت و جهنم را که در برابر اعمال نیک و بد انسانها معرفی کرده روی همین اصل بوده است، و آنجا که پرستش و بندگی غیر خدا را رد می‌کند، همین موضوع نفع و ضرر را به میان می‌کشد. یونس (۱۰): ۱۸

**اصل دوم:** استعدادهای فیزیکی ( استخوانبندی، شکل، رنگ و...) و استعدادهای روانی ( هوش، حافظه، قدرت کار و...) در انسان ارثی است و میزان آن - مانند خصوصیات سایر مخلوقات الهی - در همه انسانها مساوی نیست و بعضی بر بعضی برتری دارند. زخرف (۴۳) : ۳۲ و این موضوع حتی در بین پیامبران هم صادق است؛ یعنی خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر از آنها برتری داده است. بقره (۲) : ۲۵۳ وجود اختلاف استعدادهای بشری را روان‌شناسان به اثبات رسانیده و پراکندگی آنها را روی منحنی نرمال است. (شکل - ۱)



شکل (۱) پراکندگی استعدادهای بشر روی منحنی نرمال است.

روی این منحنی در حدود ۶۸ درصد افراد در حد متوسط قرار دارند؛ یعنی استعدادهایشان حدوداً در یک سطح است: در حدود ۱۶ درصد آنها (شاخه دست راست) استعدادهای بالای حد متوسط دارند که نوابغ و استعدادهای ممتاز معمولاً جزو این گروه هستند و حدود ۱۶ درصد که شاخه دست چپ منحنی را اشغال کرده‌اند، دارای استعدادهای زیر حد متوسطند که افراد عقب مانده جزو این گروه به حساب می‌آیند.

**اصل سوّم :** جمعیت جهان روزافزون است و در نتیجه، نیاز انسانها برای ادامه حیات ایجاب می‌کند که تولیدات مایحتاج زندگی، لااقل رشدی برابر رشد جمعیت داشته باشد و اگر خواهان بهبود وضع زندگی آنها هستیم باید کاری کنیم تا نرخ رشد تولیدات مایحتاج زندگی بیش از نرخ رشد جمعیت گردد.

**اصل چهارم :** منابع طبیعی روی کره زمین ثابت است و تنها راه تولیدات اضافی برای جوابگویی به نیاز جمعیت روزافزون جهان و ترقیات تکاملی، یکی بالا بردن کارایی نهاده‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و به کار گرفتن آنهایی که مورد استفاده قرار نگرفته اند و دیگری تغییر تولیدات غیرمفید به تولیدات مفید و سوّمی جلوگیری از اتلاف و اسراف است. برای انجام این مهم لازم است:

۱- نهاده‌های تولیدی آزادانه حرکت کنند تا هر کدام در حد مطلوب خود قرار گیرند. یعنی موانع برداشته شود تا کارایی آنها بالا رود.

۲- کارایی همه انسانها به حدّ اعلاّی ممکن برسد و برای رسیدن به این هدف باید جهات زیر منظور گردد:

الف- سلامتی تمام افراد جامعه با تأمین مایحتاج زندگیشان تضمین گردد.

ب- تعلیم و تربیت کافی و مناسب به افراد جامعه داده شود. بدین منظور تأمین امکانات آموزش و پرورش برای همگان واجب و لازم‌الاجراء است.

ج- شرائطی فراهم شود که هر فردی با تمام وجود و کمال علاقه کار کند و برای تأمین این منظور:

— آزادی انتخاب محلّ سکونت و شغل برایش تضمین شود.

— ”رضایت“ خاطرش در به دست آوردن ثمره کارش ملحوظ گردد.

— امکان مصرف ثمره کارش در حال و یا آتی، برایش آسان و اطمینان‌بخش باشد.

— قلباً مطمئن گردد که اندوخته‌های دوران حیاتش متعلق به خودش، و بعد از خودش، متعلق به کسانی است که خودش دوست می‌دارد.

— شرائط تربیتی طوری فراهم شود که بخل، حسادت، نفرت و نقاضت از بین مردم رخت بریندد و جای خود را به محبت، مساعدت، سخاوت و رضایت دهد.

**اصل پنجم :** آزادی های سیاسی - اجتماعی افراد در جامعه تأمین نمی‌شود مگر اینکه استقلال و آزادی اقتصادی و دفاعی آنها تأمین شده باشد.

**اصل ششم :** کارایی نهاده‌های اقتصادی در مؤسسات خصوصی معمولاً بیش از مؤسسات دولتی است.

**اصل هفتم :** برای افرادی که از نظر روانی سالم هستند زندگی در جامعه‌ای که مایحتاج همگان تأمین باشد به مراتب دلچسب‌تر از جامعه‌ای است که در آن اختلاف سطح زندگی به طرز زنده‌ای زیاد باشد و فقر و فاقه شدید در کنار زندگی تجملی و اشرافی دیده شود.

**اصل هشتم :** ایجاد محبت و صفا در بین افراد یک جامعه بهتر از دشمنی و کینه توزی است. طبقه طبقه و قبطی کردن مردم بر مبنای هر چیزی که باشد، خواه رنگ پوست، خواه میزان تحصیلات و علم و استعداد، خواه درجه مکنت و ثروت و خواه اصل و نسب قومی، یکسره مردود و نفاق‌افکنانه و مآلاً دشمن رضایت خاطر و موفقیت است .

حال با عنایت به این خصوصیات بشری و واقعیات جهانی، سیستم اقتصادی باید چگونه باشد تا انسان‌ها بتوانند در انجام وظایفشان به عنوان خلیفه و خدمتگزار خدا بر زمین و در مسیر کمال پیش روند.

مطابق اصل سوّم چون جمعیت جهان روزافزون و علاقه عموم به بهبود وضع زندگی است، تولید مایحتاج عمومی را «باید» سال به سال چنان زیاد کنیم تا نیاز همگان برطرف شود.

مطابق اصل چهارم چون منابع طبیعی روی گره زمین ثابت است، تنها راه اضافه کردن تولیدات، بالا بردن کارایی نهاده‌ها و تغییر تولیدات غیرمفید به تولیدات مفید است. برای اینکه کارایی انسان‌ها بالا برود، باید فردفردشان را طوری تربیت کنیم که تولیدات ناشی از کار آنها بیشتر و یا حداقل مساوی با مصرف خود و افراد تحت تکلفشان باشد.

برای این منظور باید احتیاجات زندگی و امکانات تعلیم و تربیت برای همگان فراهم گردد تا نه تنها به خاطر وجود فرد فرد انسان‌ها، بلکه به خاطر حفظ منافع کل جامعه، قدرت تولیدی شان زیاد و عضو مفیدی شوند.

مطابق اصل دوم، استعدادهای جسمی و روانی افراد، ارثی و غیرمساوی و پراکندگی آن روی منحنی نرمال است. از طرف دیگر، تحقیقات روان‌شناسان به ما می‌گوید که شخصیت متشکله افراد تابعی است از صفات ارثی، محیط و طول عمر آنها، که آن را به صورت معادله زیر نشان می‌دهند:

$$\text{زمان} \times \text{محیط} \times \text{صفات ارثی} = \text{شخصیت}$$

معادله‌ای که برای «قدرت تولیدی» افراد در طول عمر مفیدشان می‌توان پیشنهاد کرد عیناً همان معادله فوق است با این تفاوت که به جای «شخصیت» باید «قدرت تولیدی» قرار داده شود. یعنی:

$$\text{زمان} \times \text{محیط} \times \text{صفات ارثی} = \text{قدرت تولیدی}$$

در این معادله، عامل زمان برای همه افراد مساوی است؛ یعنی یک سال برای همه مردم ۳۶۵ روز و چند ساعت و چند دقیقه است. حال اگر به فرض، محیط پرورش تمام افراد جامعه را با ایجاد فرصت‌های مساوی یکسان نماییم، حداقل اختلاف قدرت تولیدی افراد، متناسب با اختلافات صفات ارثی آنها و پراکندگی‌اش روی منحنی نرمال خواهد بود. اگر هرکس معادل ارزش نهائی محصولش بهره‌بردار، بازمی‌بینیم که ۱۶ درصد بالای متوسط بیشترین و ۱۶ درصد زیر متوسط کمترین درآمد را خواهند داشت و در آمد ۶۸ درصد جامعه که در حد متوسط قراردارند، تقریباً نزدیک به یکدیگر است.

مطابق بند «ج» ماده دوم از اصل چهارم برای اینکه کارایی انسان‌ها به حدّ اعلاّی ممکن برسد باید رضایت خاطرشان در به دست آوردن ثمره کارشان تأمین گردد. تنها از این طریق است که هر فرد حدّ اعلاّی ظرفیت بالقوه‌اش را فعلیت می‌بخشد.

ولی می‌دانیم که اختلاف استعدادها، حتی با ایجاد فرصت‌های مساوی، باز هم اختلاف ارزش محصول نهایی و مآلاً اختلاف درآمد را به وجود می‌آورد که در درازمدت در جامعه، غنی و فقیر نسبی می‌سازد. اگر فقر برطرف و یا حداقل تسکین داده نشود، دو عیب اجتماعی به دنبال دارد: اول اینکه حسد، دشمنی، کینه و تمام توالی فسادش را می‌زاید؛ دوم اینکه فقرا نمی‌توانند خود را همگام با اجتماع جلو ببرند و تدریجاً عقب‌تر می‌افتند و این خود باعث می‌شود که فرزندان محتملاً با استعدادشان نیز فایده کافی را به اجتماع نرسانند. یعنی در نتیجه فقر والدین، بی‌غذایی و بی‌دوایی کشیده، جسماً و روحاً ضعیف شوند و به خاطر همان فقر، به دنبال تحصیل نروند و در نتیجه شخصیت و قدرت تولیدی‌شان در سطح پایینی نگه داشته شود. پی‌آمد حتمی چنین روندی برای این‌گونه افراد این است که نه تنها دیگر نمی‌توانند آن فایده تقدیری را که ثمره رشد در محیط مناسب است به اجتماع برسانند بلکه خودشان هم به خیل فقیران و ناراضیان می‌پیوندند و مآلاً سربار جامعه و گاهی خطرناک می‌شوند، و بدین ترتیب، تنش‌های اجتماعی توسعه بیشتری می‌یابد.

برای رفع این نقیصه اگر سیستم سوسیالیستی را اجرا کنیم و وسایل تولید را در اختیار دولت بگذاریم تا منافع حاصله را در اختیار بگیرد و بین همه تقسیم کند، مغایر با اصل پنجم می‌شود. بدین معنی که آزادی

های سیاسی - اجتماعی افراد دستخوش امیال صاحبان « زر و زور متمرکز»، یعنی دولتها، می‌گردد و نیز کارآیی نهاده‌ها مطابق اصل ششم، پایین می‌افتد و محصولات کم می‌شود، و در نتیجه، با اصل سوم مباین است؛ یعنی که برای تهیهٔ مایحتاج جمعیت روزافزون جهان کاری نکرده‌ایم و مآلاً جامعه‌ای برای حرکت در مسیر کمال نخواهیم داشت.

و اما اگر برای رفع این نقیصه، سیستم کاپیتالیستی را اجرا کنیم - یعنی آزادی اقتصادی را برای همگان چه در زمینهٔ مالکیت، چه تولید و چه مصرف بی‌حدّ و حصر قائل شویم - مسألهٔ فقر و تمام مضرات تابعه‌اش را همان‌طور که قبلاً اشاره شد بی‌جواب گذاشته‌ایم، و در نتیجه، از تکامل که هدف اصلی زندگی‌مان است غفلت کرده‌ایم.

حال ببینیم سیستم اقتصادی اسلام با مسألهٔ توزیع محصول و برطرف کردن فقر چگونه برخوردی دارد. مسألهٔ توزیع محصول یکی از اختلافات اساسی بین کاپیتالیسم و اقتصاد اسلامی است. در اقتصاد اسلامی، توزیع به تعبیری که محمدباقر صدر در کتاب اقتصادنا به کار برده است دو مرحله دارد: یکی توزیع قبل از تولید و دیگری توزیع بعد از تولید.

### توزیع قبل از تولید

پیش از اینکه توزیع عادلانهٔ تولیدات مطرح باشد، توزیع عادلانهٔ عوامل تولیدی مطمح نظر اسلام است. عوامل تولید که هر کدام سهمی از تولید را دارند عبارتند از: کار، سرمایه و زمین. مدیریت با تمام اهمیتی که در امر تولید دارد و از این جهت برخی آن را عامل چهارم در امر تولید می‌دانند، در اینجا برای سهولت، جزو عامل کار به حساب آمده و در یک گروه قرار داده شده است.

### کار

قدرت تولیدی فرد و وجود متقاضی و خریدار آن در بازار کار، در حقیقت، تعیین کنندهٔ مزد کارگر است. هر قدر این قدرت تولیدی دارای متقاضی بیشتر و یا کمیاب‌تر باشد، گران‌تر است، و برعکس، هر قدر دارای متقاضی کمتر یا فراوان‌تر باشد، ارزان‌تر است. در اینجا ارزش و میزان خواسته‌های اجتماع برای هر کاری نیز روشن می‌شود که مثلاً مردم برای هر کاری حاضرند چه مبلغ بپردازند و برای هر کدام تا چه حد اهمیت قائل‌اند.

همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، قدرت تولیدی را می‌توان مانند شخصیت هر فرد تابعی از متغیرهای محیط، صفات ارثی و زمان دانست. این متغیرها در معادلهٔ مربوط، در یکدیگر ضرب می‌شود. بدین معنی که اگر یکی از سه متغیر کم یا زیاد باشد، اثر کاملاً قابل توجهی در قدرت تولیدی فرد در طول عمر مفیدش دارد:

$$\text{زمان} \times \text{صفات ارثی} \times \text{محیط} = \text{قدرت تولیدی}$$

**زمان:** منظور از زمان عمری است که از فرد می‌گذرد و طی آن تجربیاتی می‌اندوزد. زمان برای همگان یکسان است

**صفات ارثی:** کودکی که با خصوصیات روانی (هوش و حافظه و...) و وضع جسمی (رنگ پوست و چشم و مو و فرم استخوان‌بندی و...) معینی متولد می‌شود، در حقیقت، صفات خاصی را از والدین و اجدادش به



ارث می‌برد که همه متعلق به اوست و کم و زیادی آن در اختیار کسی نیست: نه قابل تقسیم و یا مصادره است

و نه قابل انتقال و خرید و فروش. این صفات و خصوصیات ارثی از عوامل بسیار مؤثر در ساختن قدرت تولیدی اوست و همین هاست که خداوند بعضی را به بعضی برتری داده است.

**محیط:** منظور از محیط تمام چیزهایی است که خارج از وجود شخص قرار دارد و به نحوی بر شخصیت و قدرت تولیدی او اثر می‌گذارد. نیازهای جسمی و روحی کودک برای رشد، نظیر غذا، لباس، مسکن، بهداشت، محبت و آرامش، مدرسه و سایر امکانات پرورشی و آموزشی و فرهنگ عمومی جامعه، همگی از عوامل متشکله محیط است.

در جوامع عقب مانده مشاهده می‌شود که بسیاری از افراد با استعداد به خاطر وجود محیط نامناسب از قبیل کمی و بدی غذا، فقدان بهداشت، نبودن امکانات تحصیلی و... عقب مانده و با قدرت تولیدی بسیار کمی وارد بازار کار شده‌اند، که مآلاً ارزش کار و مزد و وضع گذرانشان پایین است و خلاصه فقیرند و فقر خود باعث بیماری، و بیماری باعث کم‌کاری، و کم‌کاری باعث فقر بیشتر خود و فرزندانشان می‌شود و دور تسلسل کامل می‌گردد.

اگر محیط را برای همگان نکنواخت یا نزدیک به یکنواخت کنیم، یعنی اگر حداقل قابل قبول شرائط زندگی و تربیتی (تأمین نیازهای رشد سالم بدنی و فکری و آموزشی) برای تمام کودکان جامعه فراهم شود، تفاوت قدرت های تولیدی افراد، متناسب با تفاوت صفات ارثی آنها خواهد بود که برابر نیستند و پراکندگی شان به فرم طبیعی یعنی روی منحنی نرمال، یا نزدیک به نرمال قرار می‌گیرد. و اگر قرار باشد فرآورده های کار هرکس متعلق به خودش باشد، میزان توزیع ثروت در بین مردم چنین جامعه ای روی منحنی نرمال یا قریب به نرمال خواهد شد که همان موضع طبیعی و همان است که با قبول و اجرایش «عدل» (تعادل) در جامعه برقرار می‌گردد. یعنی مآلاً ۱۶ درصد مردم درآمدی بالای حد متوسط، ۶۸ درصد در حد متوسط و ۱۶ درصد زیر حد متوسط خواهند داشت.

اگر این موضع طبیعی یا مجرای اصلی را خراب کنیم: یعنی اگر شرائط محیط را برای تأمین نیازهای کودکان، یکنواخت یا نزدیک به یکنواخت نسازیم و امکان رشد استعدادهای ارثی شان را فراهم ننمائیم، پراکندگی قدرت تولیدی و میزان توزیع درآمدهای افراد جامعه روی منحنی نرمال قرار نمی‌گیرد و شکاف عمیق طبقاتی و پیامدهای فساد انگیزش به وجود می‌آید و نتیجتاً جامعه در حالت تعادل طبیعی نیست و عدل مستقر نشده است.

یا اگر اجازه دهیم که در جامعه قانون جنگل حاکم شود و به جای «صداقت، حق و فرصت تبرز استعدادهای فطری»، «حیله و زور» مسلط و آزادی و امنیت مختل گردد؛ جامعه نمی‌تواند در حالت تعادل طبیعی یعنی رشد توأم با آرامش قرارگیرد.

یا اگر افراد با قدرت تولیدی بالای جامعه را به هرشکلی حذف، یعنی: اسیر، فراری یا مجبور به گوشه گیری نمائیم؛ یا افراد با استعدادهای زیر متوسط را به ناحق به جای افراد با استعدادهای بالای متوسط، بر مسند قدرت بنشانیم، جامعه را از تعادل طبیعی که همان عدل است، خارج نموده و در نتیجه باید در انتظار بروز و شیوع مفسد عدیده اجتماعی باشیم.

اسلام از یک سو با زدودن فقر و رفع نیاز محتاجان از طریق مکانیزم زکات: توبه (۹): ۶۰ و از سوی دیگر، با در اختیار گذاشتن تحصیلات رایگان: شعراء (۲۶): ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، و ۱۸۰ فرصت‌های مساوی (یعنی محیطی حتی‌الامکان یکنواخت) برای همه علاقه‌مندان به وجود می‌آورد، و بدین ترتیب،

« قدرت تولیدی‌شان» را کمّاً و کیفاً بالا می‌برد و سعی می‌کند اختلاف آن را در بین افراد جامعه تا حدّ اختلاف صفات ارثی‌شان، که آن هم اختلافی است «معقول» و «لازم»، پایین بیاورد.<sup>۷</sup>

در اینجا به نظر می‌رسد تذکر این نکته ضروری باشد که وجود اختلاف در استعداد های بشری که طبیعی است و انگیزه ای است موجد حرکت، اگر از طریق فرهنگ صحیح و مکانیزم زکات هدایت و تعدیل نشود، در آنها که استعداد بیشتری دارند ایجاد تکبر و جاه‌طلبی می‌کند و در آنها که استعداد کمتری دارند، ایجاد حسادت و نفرت و عقدهٔ حقارت. و در نتیجه، چه بسا که مردم طبقه طبقه شوند و جنگ طبقاتی دائم گریبانگیرشان گردد و پیش‌بینی مارکس و جبر تاریخ به وقوع بپیوندد و ورق بعدی جبر تاریخ که مارکس نتوانست آن را ببیند، زده شود. یعنی که سرنوشت محتوم فرد، اسارت و بردگی در دست حکومت‌های کمونیستی گردد و تمام آزادی‌های بشری و منزلت انسانی‌اش به یکباره از میان برود.

اسلام با بالا بردن قدرت تولیدی افراد، امکان به دست آوردن مزد بیشتر را برای کارگران فراهم می‌کند؛ یعنی که در توزیع محصول سهم زیادتری نصیب «کار» می‌شود. این موضوع منافع اجتماعی و اقتصادی در سطح جامعه نیز دارد: از نظر اجتماعی افراد با قدرت تولیدی بالا، احساس رضایت خاطر بیشتری می‌کنند و این رضایت خاطر در نحوهٔ برخوردشان با دیگران و در انجام کارشان سازنده و شادی‌آور است، و از نظر اقتصادی وقتی قدرت تولید و کارایی افراد زیاد شود، نتیجتاً درآمد ناخالص ملی بیشتر و توان اقتصادی جامعه افزون‌تر خواهد شد.

## سرمایه

سرمایه از طریق ذخیره افراد، به عنوان یک نهادهٔ لازم برای ایجاد کارهای جدید و یا توسعهٔ کارهای قبلی ضروری است. بدین منظور، تشویق مردم به صرفه‌جویی در مخارج (جلوگیری کامل از اسراف) و ترغیب آنها به ذخیره کردن برای تأمین آینده‌شان یکی از مبانی اساسی حل مشکلات اقتصادی در جامعه است.<sup>۸</sup>

اکثر مردم به این امر توجهی ندارند که سرمایه از کجا به دست آمده. مارکسیست‌ها خود را راحت می‌کنند و می‌گویند: سرمایه فقط از بردن حق دیگران و استثمار آنها به دست می‌آید. در عین حال که ممکن است عده‌ای از بردن مال دیگران سرمایه‌دار شوند، ولی تجربیات عینی از دو طریق، نادرست بودن نظریهٔ مارکسیست‌ها را نسبت به تشکیل سرمایه برای ما ثابت می‌کند:

اول، کسانی را نشان می‌دهد که واقعاً از ثمرهٔ کار دیگران نه تنها پنهانی بلکه آشکارا هم می‌برند و از این راه درآمد قابل توجهی هم دارند، ولی به خاطر اسراف و تبذیر، نه تنها هیچ گاه پولی جمع نمی‌کنند و سرمایه‌ای به دست نمی‌آورند بلکه اکثراً هشتشان در گرو نه‌شان است.

دوم، کسان بیشتری را نشان می‌دهد که فقط کار بدنی و یا فکری کرده و مزد گرفته و یا کار تولیدی داشته و فرآوردهٔ شخص خودشان را فروخته‌اند و در ابتدا نه سرمایه‌ای داشته‌اند که کسی با آن کار کند و

<sup>۷</sup> «معقول»، به اینکه در بین تمام جانداران ملاحظه می‌شود که خصوصیات فردی اعضاء در هر گروه عیناً مساوی با خصوصیات فردی سایر اعضاء گروه نیست و اختلافاتی در کمیت و کیفیت دارد که پراکندگی آن روی منحنی نُرمال است و صفات ارثی انسان که خصوصیتی از گروه انسان است نمی‌تواند استثناء باشد. و «لازم» به اینکه وجود اختلاف پتانسیل در هر جا ایجاد حرکت می‌کند و همین موضوع در مورد فعالیت و تلاش و حرکت انسان نیز صادق است.

<sup>۸</sup> - در مورد ایجاد سرمایه توسط بانکها، با خلق پول، و قرض دادن به سرمایه‌گذاران با گرفتن بهره، به مقاله «بهره یا ربا در سیستم اقتصادی» در همین سایت مراجعه فرمائید.

سودی به آنها برساند و نه کسی اجیرشان بوده است که به تعبیر مارکس استثمارش کرده باشند، ولی به علت صرفه‌جویی و امساک در خرج کردن موفق شده‌اند سرمایه اولیه‌ای تهیه کنند و سپس با کمک آن سرمایه و به خدمت گرفتن ابزار کار مناسب و بیش از همه با قدرت کارآفرینی و مدیریتی که داشته‌اند بتدریج کار خود را توسعه دهند و بر ثروت خویش بیفزایند. حتی در دنیای امروز هم هنوز این قبیل ذخیره‌ها و سرمایه‌های اولیه، اگر نه از نظر مقدار، ولی از نظر تعداد بسیار چشمگیر است.

با جرأت و اطمینان می‌توان گفت سرمایه، پیش و بیش از آنکه از درآمدهای حاصله از خود سرمایه که اضافه بر محصول کار شخص است به دست آید، از صرفه‌جوییهای مداوم اشخاص که در مرحله افراط به خست معروف می‌شوند، جمع و تشکیل می‌شود. در حقیقت، اگر نه تمام سرمایه‌داران، ولی محققاً اکثر مورثان اولیه سرمایه‌داران بزرگ امروزی، علاوه بر داشتن استعدادهای خاص در خلاقیت و ابتکار و اختراع، در هوش و درک خاصی که بفهمند چه کاری درآمد بیشتری دارد و همچنین پرکاری و سختکوشی مافوق حد معمول و متوسط همگردانان، اکثراً این خصوصیت اخلاقی را نیز داشته‌اند که بسیار صرفه جو باشند. اجرا و اعمال این خصوصیت اخلاقی، یعنی صرفه‌جویی کردن، به مراتب مشکل‌تر از خصیصه‌های دیگر است. چندان که صرفه‌جویی کردن، جامعه را ثروتمند می‌کند، پول درآوردن نمی‌کند و آنقدری که پول نگهداشتن مشکل است، پول درآوردن نیست. حرام بودن اسراف در اسلام علاوه بر محاسن دیگرش تشویقی به صرفه‌جویی و یکی از عوامل اساسی برای ذخیره کردن و تشکیل سرمایه است.

**سهم سرمایه:** سرمایه نیز مانند سایر عوامل تولید سهمی از محصول دارد، و اگر سهمی برایش منظور نشود در کار تولیدی شرکت نمی‌کند. چون به طور معمول انگیزه صاحبان سرمایه برای شرکت در کار تولیدی و قبول مخاطرات مربوط، سود احتمالی از آن است. اگر پیشاپیش روشن باشد که به سرمایه سودی تعلق نمی‌گیرد، کسی این کار را نخواهد کرد. در نتیجه، دولت با توجه به اینکه برای جمعیت روزافزون مملکت احتیاج به تأمین نیازمندیهای مردم دارد، خود باید سرمایه‌گذار شود و این همان چیزی است که سیستم اقتصادی سوسیالیسم - کمونیسم می‌خواهد؛ یعنی که دولت سرمایه‌گذار شود.

دولت سرمایه را از کجا به دست می‌آورد؟ معمولاً از کوتاه‌ترین راه، یعنی از مصادره اموال و سرمایه‌هایی که تا آن تاریخ مردم از صرفه‌جویی‌های خود، ذخیره کرده‌اند. ولی با انجام چنین کاری، در حقیقت، آزادی و استقلال سیاسی مردم همراه با استقلال اقتصادی و انگیزه بیشتر کارکردن و کمتر مصرف کردن، همه از آنها سلب می‌گردد.

اگر اجتماع نخواهد خطرات حکومت سوسیالیستی، و به عبارت صحیح‌تر «حکومت سرمایه‌داری انحصاری طبقه حاکم» را با تمام مفاسد اجتماعی - سیاسی و نواقص اقتصادی‌اش بپذیرد و بدان تن در دهد، راهی نیست جز اینکه موافقت کند که نهادهای جدید تولیدی با سرمایه خود مردم داوطلبانه برپا شوند و این کار هم زمانی عملی است که برای مردم امنیتی بر مالکیت و سودی بر سرمایه‌گذاری‌شان متصور باشد.

اسلام با عنایت به احترام خاصی که برای آزادی فرد و تعلقات او و ثمره کار و اموالش دارد، سود متعلق به سرمایه را در کارهای مشروع تولیدی به صورت مشروط قبول دارد. یعنی که سرمایه از راه حلال بدست آمده و وجوهات شرعی آن پرداخت شده باشد و در آن کار تولیدی شرکت کند.

سیستم کاپیتالیسم سود متعلق به سرمایه را برای هرکار تولیدی، حتی بدون کار و یا شرکت در راه انداختن کار، یعنی تنها با قرض دادن و گرفتن ربا، قبول دارد. در اقتصاد کاپیتالیستی بهره پول (ربا) ستون فقرات و رکن اساسی سیستم را تشکیل می‌دهد و اهمیت آن به حدی است که با کم و زیاد کردن آن، توسط بانک

مرکزی تمام دستگاه اقتصادی جامعه حساسیت نشان می دهد . و از مهمترین اهرم های پولی دولت ها برای کنترل تعادل اقتصاد است. در حالی که در اقتصاد اسلام بهره پول (ربا) مطلقاً حرام است. یعنی که اقتصاد جامعه از این تلاطم، در امان است.

قرآن تحریم قطعی ربا را مانند تحریم شرابخواری که قطع یکباره اش غیرقابل تحمل بوده است، تدریجاً و مرحله به مرحله به موقع اجرا درآورده . تحریم ربا در چهار مرحله عملی شده است:

اول - ضمن سرزنش یهودیان بابت رباخواری که بدان نهی شده بودند، تذکر می دهد و مسلمانان را متوجه قبح این عمل می سازد: نساء (۴) : ۱۶۱

دوم - خطاب به ایمان آوردگان، آنها را صریحاً از خوردن نزول (ریح مرگب) منع کرده و آنها را با تهدید، از این کار برحذر داشته است: آل عمران (۳) ۱۳۰ و ۱۳۱

سوم - ربا را حرام و رباخوار را شیطان زده معرفی نموده : بقره(۲) : ۲۷۵ و ۲۷۶

چهارم - آخرین مرحله حکم تحریم قطعی ربا با فرمان الغای سودهایی که برعهده بدهکاران بوده و دستور به طلبکاران که بدهکاران را مهلت دهند تا بدهی شان را بپردازند و یا طلبشان را به آنها ببخشند و چنانچه تمکین نکنند، از خدا و پیامبرش اعلان جنگ دریافت داشته اند، صورت گرفته است: بقره (۲) : ۲۷۸ - ۲۸۰

با تحریم قطعی ربا در اقتصاد اسلامی مشخص می شود که تأمین سرمایه با آنچه در سیستم کاپیتالیسم رایج است تفاوت بارز دارد: نحوه تأمین سرمایه برای کارهای تولیدی در اقتصاد اسلامی، منحصرأ یا از طریق ذخیره های شخصی و یا شرکت با سرمایه دیگران است. استفاده از سرمایه دیگران یا به صورت قرض الحسنه (وام بدون بهره) برای رفع نیازهای فوری شخصی کوتاه مدت است و یا به صورت مضاربه برای کارهای تولیدی بلند مدت. برای توضیح بیشتر به مقاله «**بهره یا ربا در سیستم اقتصاد ی**» در همین سایت مراجعه فرمائید.

مضاربه عقدی است که به موجب آن عامل کار با صاحب سرمایه توافق می کنند که در آن کار شریک باشند. شرکت صاحب سرمایه در کار تولیدی یعنی اینکه صاحب سرمایه در بد و خوب، در ضرر و نفع و در کم و زیاد و مخاطرات آن کار، شرکت مستقیم یا غیرمستقیم دارد و در نتیجه، همیشه به عنوان یک فرد مسؤول ذینفع مراقب است. در حالی که در سیستم کاپیتالیسم اکثراً بانک به عنوان یک مرکز تأمین اعتبار و در واقع تولید پول و به عنوان عامل واسطه بین ذخیره کنندگان و سرمایه گذاران، آن هم با کاربرد مکانیزم ربا، وارد عمل می شود و در این صورت آحاد افراد صاحب سرمایه مطلقاً کنار و بی تفاوت هستند.

در تمام سیستم های اقتصادی که به سرمایه سودی تعلق می گیرد و ذخیره های افراد برای خودشان باقی می ماند، عده ای از مردم با صرفه جویی در مصرف یا با ازدیاد درآمد و یا هر دو، مقدار ذخیره شان را زیادتیر می کنند و آنها را به یکی از طرق زیر به مصرف می رسانند:

۱- با خرید مستغلات یا زمین و باغ و کارخانه و یا با ایجاد کارهای تولیدی و خدماتی جدید مستقیماً سرمایه گذاری می کنند.

۲- سهام شرکتهای تولیدی و خدماتی فعال را می خرند.

۳- آن را به صورت اشیاء و فلزات قیمتی درمی آورند و نگه می دارند.

۴- آن را به عنوان سپرده یا خرید اوراق بهادار و غیره در بانک می گذارند و بسته به اینکه برای چه مدت و تحت چه شرایطی این کار را کرده اند، بهره ثابتی با میزانهای متفاوت می گیرند. بانک از این پول و سایر پولهایی که خود تولید نموده است و سرمایه اولیه خودش ، به متقاضیان وام - که یا برای سرمایه گذاری در

کارهای تولیدی و یا برای مصرف می‌خواهند - قرض می‌دهد و از آنها بهره بیشتری می‌گیرد و از این رهگذر سودهای کلانی می‌برد.

گرفتن ربا (بهره ثابت) از پول قرضی، بسته به اینکه آن پول به مصرف چه کاری می‌رسد، می‌تواند مفاسد مختلفی داشته باشد:

— اگر پول قرضی برای خرید اشیاء مصرفی به کار برده شود، گرفتن ربا از چنین قرضی، در حقیقت، گرفتن بهره از تولید منفی یعنی مصرف است که نه منصفانه است و نه مآلاً به نفع جامعه. زیرا قرض‌گیرنده را دائماً فقیرتر می‌کند و تمام توالی فساد وجود فقر در جامعه را همراه می‌آورد.

— اگر پول قرضی به مصرف کار تولیدی برسد، در این صورت، چون در نتیجه مصرف پول، کاری به وجود می‌آید و تولیداتی خواهد داشت، ربای مربوط را می‌توان به عنوان سهم تضمین شده‌ای از تولید برای صاحب سرمایه تلقی کرد. ولی همین سهم تضمین شده باعث می‌شود که صاحب سرمایه خود رأساً هیچ‌گونه فعالیت و حتی توجهی برای بهتر شدن همان کارهای تولیدی نداشته باشد و در خیر و شر آن دخالتی نکند و حتی در اکثر موارد معمول است که صاحب سرمایه (بانک یا قرض‌دهنده خصوصی) بخشی از مایملک قرض‌گیرنده را در قبال وامی که داده به گرو برداشته و گاهی دیده شده است برای اینکه بتواند موضوع مورد گرو را تصاحب کند، در کارهای تولیدی قرض‌گیرنده، مستقیم و یا غیرمستقیم، اخلال و کارشکنی می‌نماید تا شاید بتواند او را در امور اقتصادی‌اش به شکست بکشاند و مورد گرو را از چنگش بابت طلب خود درآورد. از آن گذشته، شخص نزول‌خوار چون در گردش یا عدم گردش و خوب و بد کارهای تولیدی، و در نتیجه، گذران مردم جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند اصولاً ذینفع نیست، تدریجاً خلقیات خاصی پیدا می‌نماید که او را از معنویت و گذشت و ایثار و غمخواری دیگران دور و دورتر می‌سازد و به طرف پول‌پرستی و مادّیگری و تمام مفاسد منتجه‌اش می‌کشاند.

## زمین

در سیستم کاپیتالیسم تنها با تصرف زمین کافی است که احراز مالکیت کرد، بدون اینکه حتی کار کوچکی روی زمین انجام شده باشد. مالک این زمین می‌تواند آن را بفروشد، اجاره دهد و یا کاری تولیدی بر روی آن شروع کند. همچنین می‌تواند در کاری تولیدی با دیگران شریک شود و این زمین را به عنوان سهم‌الشّریکه ارائه دهد و از تولیدات حاصله سهمی بگیرد و نیز می‌تواند آن را بی مصرف تا هر وقت که می‌خواهد نگاه دارد.

در اسلام، مالکیت زمین، تنها با تصرف احراز نمی‌شود. تصرف شرط لازم مالکیت است، ولی کافی نیست. شرط اساسی تملک اولیه زمین احیای آن است. به عبارت روشن‌تر، کسی نمی‌تواند زمین موات را متصرف و بدان نام مالک شود. می‌تواند به منظور احیاء کردن، آن را تصرف کند و بعد از اینکه کاری مفید روی زمین انجام داد و از حالت نازائی بیرونش آورد و نفعی حاصل (مثلاً ساختمان منزل یا کارخانه) یا مؤجل (مثلاً باغ میوه) بر آن متصور شد، آن را تملک کند. سپس اعمال مالکیت نماید و از آن بهره‌مند گردد و پس از احراز مالکیت، اگر با دیگران در امری تولیدی شرکت کرد و زمین احیاء شده خود را به عنوان سهم‌الشّریکه معرفی نمود، سهمی از حاصل به دست آمده را به نام سهم زمین بگیرد.

زمینهای پوشیده از جنگل و مرتع را هم تا زمانی که دست نخورده باقی مانده است کسی نمی‌تواند مالک شود. هرکس می‌تواند از چوب و علوفه و سایر فرآورده‌های جنگل و مرتع به نام حیازت مباحات فقط معادل

نیاز خود برداشت کند، ولی نمی‌تواند این مباحث را به نام خود به ثبت برساند و یا تصرف کند و به نام مالکیت مانع استفاده دیگران گردد.

بدین ترتیب، در اسلام، زمین که به عنوان یکی از عوامل تولید، سهمی از محصول را به نام اجاره می‌برد، در اختیار صاحبان زور که توانسته اند متصرف و مانع دیگرانی که مایل به احیاء بوده اند شوند، قرار نمی‌گیرد. ضوابط اسلامی فقط به کسانی اجازه استفاده از حقوق مالکیت زمین را می‌دهد که آن را احیاء کنند و یا احیاء شده دیگری شرعاً به آنها منتقل شده باشد. مال‌الاجاره به زمینهای احیاء شده از این نظر تعلق می‌گیرد که با عمل احیاء، قدرت تولیدی زمین بالا برده می‌شود و در واقع این سودی است که به قدرت تولیدی زمین که در نتیجه احیاء در آن به وجود آمده است، پرداخت می‌گردد. به عبارت دیگر، تا زمینی در حالت موات است، اجاره‌ای ندارد و چنانچه بعد از احیاء برای مدتی متروکه ماند و از حیث انتفاع افتاد و به صورت بایر درآمد، قهراً نمی‌تواند به اجاره برود.

### نتیجه:

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که کار، سرمایه و زمین که از عوامل تولید هستند و از این بابت حقاً سهمی از محصول می‌گیرند، با شرایطی که برای هر کدام در اسلام پیش‌بینی شده است، خود توزیع عادلانه‌ای پیدا می‌کنند، و در نتیجه، در تقسیم سهمی که به صاحبان هر کدام تعلق می‌گیرد رعایت قسط می‌شود. بدین معنی که:

الف. با ایجاد فرصتهای مساوی و بالا بردن قدرت تولیدی همه علاقه‌مندان به کار، عملاً سهمی که به «کار» تعلق می‌گیرد، توزیع عادلانه‌ای (توزیعی که پراکندگی‌اش منحنی نرمال را دنبال می‌کند) بین مردم پیدا خواهد کرد.

ب. با حذف بهره از پول، ذخیره‌داران را از گرفتن سهم سرمایه بدون شرکت مستقیم در فعالیتها و قبول خطرات و مخاطرات امور تولیدی باز می‌دارد.

ج. با حذف مال‌الاجاره از زمین موات در حقیقت دست رد به سینۀ صاحبان زور که زمینهای موات را بدون کار مفید و احیاء تصاحب کرده‌اند، می‌زند و فقط برای زمینهای احیاء شده حق اجاره قائل می‌گردد. درحقیقت، آنچه به ناحق و غیرعادلانه به دست بعضی افراد می‌رسیده است حذف می‌شود، بدون اینکه هیچ یک از صاحبان عوامل تولید را از اهمیت بیندازد و یا آنها را نسبت به شرکت در امور تولیدی بی‌رغبت کند و انگیزه تلاش و تقلای سازنده را از آنها بگیرد.

### توزیع بعد از تولید

در بین گیاهان، جانوران، پرندگان، حشرات و سایر مخلوقات ملاحظه می‌شود که پراکندگی همه خصوصیات گروهی در بین اعضاء روی منحنی نرمال است. در بین هر گروه تعدادی ضعیف و نحیف هستند که از حدّ متوسط گروه خود به مراتب پایین‌ترند. معمولاً در شرایط طبیعی، این ضعیفا چون قادر به تأمین مایحتاج خود نیستند و سختههای محیط خود را نمی‌توانند تحمل کنند، از بین می‌روند. در گروه انسان نیز افرادی با استعدادهای بسیار پایین‌تر از متوسط وجود دارند، ولی اسلام اجازه نمی‌دهد که در کشمکش زندگی و به نام تنافس بقای حاکم در بین جانوران و گیاهان، اینها هم به خاطر ضعف استعداد از بین بروند، چه بسا که ظاهراً ضعیف‌ترینشان بتواند در حدّ خود خدمتی به تکامل بنماید.

اگر قرار می‌بود آنچه در طبیعت و بین سایر آفریده‌ها جاری است در بین انسانها نیز بگذرد، باید ضعفا از بین بروند؛ ولی سنت الهی و منزلت و کرامت انسانی چنین امری را روا نمی‌دارد. خداوند در کتاب آسمانی‌اش که قوانین طبیعی بشر را تعیین کرده است، انسان را در این مورد با حقایق و دستورهایی چند آشنا می‌کند:

۱- خداوند برای حفظ تعادل و در عین حال ایجاد تحرک در نظام آفرینش، عدالت یعنی پراکندگی استعدادها و خصوصیات افراد هر جمعیت روی منحنی نرمال را مستقر کرده است. البته عدالت نه تساوی، زیرا تساوی نه تعادل به وجود می‌آورد و نه تحرک. خداوند می‌فرماید:

”.. و بعضی را بر بعضی برتری داده‌ایم تا بعضی از ایشان بعض دیگر را مسخر خدمت کنند....“  
زخرف(۴۳):۳۲

مسخر خدمت کردن را نباید ظلم بدانیم، که عین عدل است. اگر رئیس دانشگاهی استادی را به خدمت دانشگاه گرفت، اگر استاد دانشگاهی بنایی را برای ساختن منزلش اجیر کرد، اگر بنایی برای رفتن به محل کارش راننده تاکسی را به کار و خدمت گرفت و اگر همه اینها فردی را برای ریاست جمهوری و یا وکالت مجلس انتخاب و استخدام کردند، اشکالی دارد؟ مطلقاً نه تنها اشکالی ندارد بلکه باید چنین امکانی باشد تا نظامی در جامعه مستقر شود و کارها بگردد و هر کس شغلی متناسب با تمایلات و استعدادهایش پیدا کند و از آن طریق در مسابقه خیررسانی شرکت جوید: در قرآن می‌خوانیم:

”... و اگر خدا می‌خواست شما را ملت واحدی قرار می‌داد، ولی می‌خواهد شما را به آنچه داده است بیازماید. پس در خیرات از یکدیگر سبقت گیرید. همگی بازگشتتان به خداست تا از آنچه اختلاف می‌کردید آگاهتان سازد“ مائده (۵): ۴۸

علاوه بر آن خوب می‌دانیم که وجود اختلاف پتانسیل، لازمه ایجاد نیرو و جنبش و حرکت و فعالیت و کار است و سنت الهی در این است که همه پویا باشند و در مسیر کمال به پیش روند. خداوند این برتری را حتی در میان پیامبران نیز قرار داده و فرموده است:

”بعضی از پیامبران را بر بعضی برتری دادیم...“ بقره(۲): ۲۵۳

۲- خداوند خطاب به کسانی که از وجود این برتری بعضی بر بعضی دیگر ناراحت می‌شوند، می‌فرماید:

”تمنای آنچه خدا بدان بعضی را بر بعضی برتری داده است، نکنید. مردان را از آنچه کنند نصیبی است و زنان را از آنچه کنند نصیبی. روزی را از فضل خدا بخواهید که به هر چیزی آگاه است“ النساء (۴): ۳۲

۳- قرآن به اغنیا (بی‌نیازان) توصیه می‌کند تا از مالی که خداوند به آنها داده است (به خاطر استعداد و یا امکاناتی که بدون فعالیت و تلاش خودشان، یعنی از طریق ارث بدانها منتقل شده و اساس قدرت تولیدی‌شان و در نتیجه درآمدشان را تشکیل داده است) به کسانی که امکانات نداشته و یا کم‌استعداد بوده‌اند و یا هر دو، و نتیجتاً به صورت فقیر، مسکین، سائل و یا محروم درآمده‌اند، کمک کنند، و نیز کسانی را که از مال خود در راه خدا انفاق می‌کنند، می‌ستاید و برایشان پاداش بزرگی قائل است. می‌فرماید:

”مثل آنان که مال خو را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه ای است که هفت خوشه بر آورد و در هر خوشه صد دانه باشد. خدا پاداش هرکه را بخواهد چند برابر می‌کند...“ بقره(۲): ۲۶۱

همچنین می‌فرماید: (در آخرت) پرهیزگاران درباغها و کنار چشمه ساران باشند... زیرا پیش از آن نیکوکار بودند... و دراموالشان برای سائل و محروم حقی بود“ ذاریات (۵۱): ۱۵ و ۱۶ و ۱۹

۴- خداوند یکی از مشخصات مشرک را نپرداختن زکات معرفی می‌کند. می‌فرماید:

”وای بر مشرکان، آنان که زکات نمی‌دهند و به آخرت ایمان ندارند“ فصلت (۴۱): ۶ و ۷

۵- خداوند مؤمنان را برادر یکدیگر می‌داند و می‌خواهد که با یکدیگر برادرانه رفتار کنند :

” هر آینه مؤمنان برادرانند . میان برادرانتان آشتی بیفکنید ...“ حجات (۴۹) : ۱۰

هر فرد سالمی دوست دارد که برادرش، سالم، قوی و غنی باشد. افرادی که گرفتار بیماری حسد و بخل نیستند برای بی‌نیازی برادرشان می‌کوشند و او را یاری می‌دهند.

خداوند موضوع را از محدوده مؤمنان فراتر می‌برد و به همه مردم، یعنی « ناس»، می‌کشانند و می‌فرماید:

” ای مردم! ما شما را از نر و ماده ای<sup>۹</sup> بیافریدیم و شما را جماعتها و قبیله ها کردیم تا یکدیگر را

بشناسید. باتقواترین شما گرامی‌ترین شما در نزد خداست...“ حجات ( ۴۹ ) : ۱۳

۶- در حقیقت، وصول و مصرف زکات که در قرآن این همه بر آن تأکید شده است، برای حفظ آزادیهای فردی و ایجاد محبت و برادری بین مردم و تهیة امکان تکامل انسانها بوده است. بدین معنی که برای جلوگیری از ایجاد اختلاف شدید نحوه زندگی که در صورت تداوم، حسدها و نفرتها و کینه‌ها را برمی‌انگیزاند و مفسد عدیة اجتماعی به وجود می‌آورد، خداوند همگان را بعد از آن همه توصیه و نصیحت هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

”در راه خدا انفاق کنید و خویشان را به دست خود به هلاکت نیفکنید. نیکی کنید که خداوند نیکوکاران

را دوست می‌دارد“ بقره (۲) : ۱۹۵

یعنی اینکه اگر حتی مالی ندارید که در راه خدا انفاق کنید، نیکی نمایید؛ چیزی که مایه‌ای نمی‌خواهد و هرکس می‌تواند چنان کند.

۷- خداوند با توضیح این قبیل واقعیات در قرآن، آن را به نام « سنۀ الله» (روش الهی) و غیر قابل تبدیل و

تغییر معرفی می‌کند و می‌فرماید: ”.. هیچ‌گاه تغییری در سنت خدا نمی‌یابی..“ فاطر (۳۵) : ۴۳

یعنی اینکه اگر گروهی هم با زور، سنت الهی (هریک از دستوراتش) را تغییر دهند، فساد است و نتیجه اش پشیمانی. چون دیر یا زود، خود و گروهی را به نابودی خواهند کشاند.

خداوند با احاطه کاملی که بر مخلوقاتش دارد، برای حفظ منزلت انسانی و برای جلوگیری از تمام مفسد ناشی از اختلاف نحوه زندگی و برای ایجاد امکان کار و فعالیت همه انسانها (خانواده بزرگ ساکن زمین) و حرکتشان به سمت تکامل، اجازه نمی‌دهد که ضعفای جامعه از بین بروند. از این جهت، به اغنیا (بی‌نیازان) دستور می‌دهد که از مال خود - در واقع، مالی که خداوند به کمک استعدادهای ارثی و ایجاد امکانات بدانها داده است - صدقه (زکات) بپردازند که بتوان فقرا را بی‌نیاز کرد .

انجام این کار از جهت حفظ سلامت جامعه ضروری است. مطابق ماده ۲ اصل چهارم فوق الذکر باید کارایی همه انسانها به حدّ اعلاّی ممکن برسد. و این حاصل نمی‌شود مگر اینکه همگان مایحتاجشان تأمین باشد. اصل هفتم و هشتم نیز مؤید این نیاز ضروری جامعه است.

در حقیقت، چون حیات انسانها جلوه‌گاه مشیت الهی و انسان خلیفه خدا بر روی زمین است، لذا تأمین مادی این حیات یک وظیفه الزامی انسان تلقی می‌شود که جنبه عبادت دارد، و در نتیجه، تعهد الزامی مسلمان در برابر جامعه می‌گردد. به عبارت دیگر، اغنیا مکلفاند این حقوق را بپردازند و زکات عامل خودکاری است که چنین اصل اسلامی را اجرا می‌کند.

<sup>۹</sup> - در این جا لغات نر و ماده بجای پدر و مادر به کار رفته تا تلویحاً ما را یادآور شود به این که فراموش نکنیم در بین مخلوقات عالم از گروه حیوانات هستیم . خداوند بر ما منت گذاشته با دمیدن روح خود در ما ، قدرت خلاقیت و آزادی در تصمیم گیری عطایمان نموده و ما را به خلیفگی خودش بر زمین منصوب نموده . بنابراین اگر طالب عزت نزد خدا و آسایش در دنیا هستیم باید با تقوا باشیم##



## زکات

کلمه زکات در ۳۰ آیه از آیات قرآن به معنای پرداخت قسمتی از درآمد در راه خدا ذکر شده و اهمیت آن، بخصوص که ۲۶ مرتبه بلافاصله بعد از کلمه صلات (نماز) آمده، از نظر اسلام بسیار روشن است. زکات عبارت از مقدار محصول و یا پولی است که به عنوان دین به مسلمانانی که درآمدشان بالای نصاب است تعلق می‌گیرد. صدقه که به زکات تفسیر شده است، موارد مصرفش از آیه زیر استنتاج می‌شود که در حکومت اسلامی از طریق بیت‌المال وصول و توزیع می‌گردد.

”صدقات برای فقیران و مسکینان (عاجزان و زمین گیران) و متصدیان اداره صدقات و تألیف قلوب و آزادی بندگان و بدهکاران و در راه خدا و به راه ماندگان فرض و حکم خداست، که خدا آگاه و داناست.“ توبه (۹): ۶۰

## بیت‌المال

بیت‌المال که شاید بتوان آن را اداره دارائی مسلمین تعبیر کرد، مؤسسه‌ای است در حکومت اسلامی که تمام وجوهات شرعی و درآمدهای حکومتی را وصول می‌کند و آن را به مصارف مربوط می‌رساند. در غیبت چنین حکومتی، وظیفه مسلمانان است که با پرداخت مستقیم زکات به مستحقان آن و یا به اشخاص مورد اعتمادی که آن را به مصارف واقعی برسانند، دین خود را در قبال دستور الهی ادا نمایند. جالب اینجاست که مسلمانان مؤمن با پرداخت زکات به خاطر انجام یک فریضه دینی خوشحال‌اند و سعیشان بر این که هرچه دقیق‌تر و سریع‌تر، این بدهی و حتی بیش از آن را از مال خود دور کنند. در حالی که در سیستم کاپیتالیسم، مردم از پراخت مالیات متنفرند و تلاش اکثریت بر این است که هر چه ماهرانه‌تر مالیات را کمتر کنند و هر چه ممکن است آن را در اختیار خود نگاه دارند.

با عنایت به الزامی بودن تأمین مادی حیات انسانها که به عنوان عبادت یاد شد، در اسلام جامعه موظف است حداقل قابل قبول زندگی را برای همه افراد از طریق مزد کارشان و یا از طریق پرداخت زکات و یا ترکیبی از مزد و زکات تأمین نماید، بدین معنی که در وهله اول هر کس از طریق کار و کوشش تحصیل معاش و رفع نیاز نماید و اگر با وجود کار کردن، درآمدش کمتر از احتیاجاتش بود، یعنی فقیر بود، کسری را از بیت‌المال بگیرد و اگر کسی بود که مطلقاً درآمد نداشت و قدرت کار کردن هم نداشت، یعنی مسکین بود، بیت‌المال موظف می‌شود تمام مخارج مورد نیازش را بپردازد.

از آیه ۶۰ سوره توبه علاوه بر اینکه موارد مصرف صدقات (زکات) روشن می‌گردد، دو مطلب دیگر نیز مستفاد می‌شود:

اول اینکه تا وقتی یکی از موارد مصرف مذکور، در جامعه موجود است (البته نباید آن یکی را وجود متصدیان اداره صدقات تلقی کرد)، مثلاً تا زمانی که در جامعه فقیر یا مسکین و یا ورشکسته وجود دارد، وصول زکات ضروری است. البته با عنایت به تنوع و گسترش موارد هشتگانه مذکور مقدار این احتیاجات کم و زیاد می‌شود، ولی هیچگاه صفر نمی‌شود. یعنی حتی وقتی که همه احتیاجات جامعه بر طرف شد، باز هم محل خرجی برای «فی سبیل الله (در راه خدا)» موجود است. بنابراین وصول زکات همیشه و در همه اجتماعات لازم و عقلایی است و به همین جهت در قرآن به نام یک کتاب آسمانی و دستورالعمل زندگی همه انسانها در همه ادوار، تا روزی که حیات مادی موجود روی کره ارض ادامه دارد، برای پرداخت زکات این همه تأکید شده است.

دوم اینکه به نظر می‌رسد میزان اخراج زکات سالیانه از هر چه مشمول حکم می‌شود، باید آنقدر باشد که رفع نیاز گردد. یعنی مقدار زکات وصول شده بتواند، هم مخارج ضروری فقرا و مساکین جامعه را تضمین نماید و هم برای سایر مصارف ذکر شده، بعد از تشخیص ضرورت، اعتبار کافی تأمین کند. و بدین علت باید پویا باشد.

### پویایی زکات

قبول جهانی و ابدی بودن دستورهای اسلام تأکیدی است بر اینکه مکانیزم زکات باید عملاً قادر باشد در تمام اجتماعات و در همه زمانها و مکانها احتیاجات عمومی مردم را برطرف کند. اگر احیاناً با پیشرفت اجتماع و بالا رفتن قدرت تولیدی مردم، بعضی از نیازهای اجتماعی تقلیل یافت - مثلاً در اجتماع فقیر نبود - نرخ زکات و یا انواع مواد زکوی به همان نسبت کم شود تا امکان ذخیره و در نتیجه سرمایه‌گذاری در عمران و توسعه بیشتر فراهم گردد. و اگر فرضاً به عللی احتیاجات عمومی مردم زیادتر شود، نرخ تعیین شده زکات و یا انواع مواد زکوی زیادتر گردد. بدین ترتیب، چون مقدار زکات وصولی بر حسب نیازهای جامعه برای مصارف هشتگانه صدقات در اجتماعات مختلف و در زمانهای مختلف متفاوت است، لذا نرخ زکات و انواع مواد زکوی باید سیال، دینامیک و متغیر باشد و در هر عصر با نظر و صوابدید متخصصین فن تعیین و اعلام گردد.

آنچه از نصاب زکات در فقه شیعه و در فقه برادران اهل تسنن استنباط می‌شود، نرخ زکات بسته به اینکه بر چه مالی و چه نوع محصول و درآمدی بسته شده است، تفاوت دارد و بین یک تا بیست درصد متغیر است. یعنی حداقل یک درصد در مورد گوسفندان بیش از ۴۰۰ رأس، و حداکثر بیست درصد در مورد غنیمت و دینیه. در مورد پویایی زکات در قسمت بعدی این مقاله، مفصل‌تر بحث خواهد شد.

### پویایی نصاب در جامعه امروز

در اقتصاد بسیار پیچیده جهان امروز، با وجود تنوع تولیدات و توجه به اینکه افراد بسیار زیادی از مردم هستند که رأساً مولد گندم و خرما و سایر مواد نه گانه زکوی<sup>۱۰</sup> نیستند که نصابشان مشخص باشد بلکه در هر کار تولیدی و خدماتی که مشغول باشند سهم خود را با تراضی و توافقی که نموده‌اند به صورت نقد می‌گیرند و یا در چندین کار مختلف شرکت کرده، از هر کدام بخش کوچکی از کل کار را انجام می‌دهند که در نتیجه معلوم نیست و شاید مطلقاً قابل محاسبه نباشد که چقدر از محصولات متنوع تولیدی مربوط به کار آنهاست و بدین خاطر با استفاده از اصل رضایت سهم خود را به صورت مزد و حقوق دریافت می‌دارند، شاید راه عملی تعیین نصاب این باشد که همانند خط فقر، "میزان پول لازم برای رفع احتیاجات اولیه سالانه هر فرد را در اجتماع مورد بحث و در آن دوره از زمان مشخص کنیم و آن را مرز احتیاج یا اقل نصاب زکات بنامیم."

با توجه به متغیر بودن "احتیاجات" افراد در ازمنه و اجتماعات مختلف، این نصاب پویا و دینامیک است و می‌تواند هر سال یا هر چند سال یک بار برای هر منطقه تعیین و اعلام شود. کسانی که درآمدشان از این حد پایین‌تر است مابه‌التفاوت را از بیت‌المال بگیرند و آنهايي که درآمدشان تا چنین حدی است، از پرداخت

<sup>۱۰</sup> - در زمان پیامبر زکات تنها به ۹ ماده تعلق می‌گرفته است: از زراعت، گندم و جو؛ از باغداری، کشمش و خرما؛ از دامداری، گاو و گوسفند و شتر؛ و از تجارت، طلا و نقره. بنظر می‌رسد اینها تنها کارهای پولساز بوده‌اند که بیش از مصرف شخصی تولید می‌شده است.

زکات معاف باشند و چیزی هم نگیرند و برای صاحبان درآمد بالاتر، بسته به اینکه از چه نوع فعالیتها و در برابر صرف چه مقدار کار درآمدهای اضافی داشته‌اند، نصابهای متناسب برقرار گردد تا بدین ترتیب فقر و مسکنت از بین برود، کار زیادتر تشویق شود، تولیدات بالا رود و جامعه اسلامی با دستیابی به رفاه و قدرت، هم امکان خدمت در مسیر کمال را پیدا کند، هم دشمنان خدا و خود را بتواند دفع نماید و هم حریت و آزادی‌اش از گزند تسلط حکومت‌های جابر تقدیری در امان بماند.

### ضمانت اجرای وصول زکات

مطلب دیگری که باید تکلیفش روشن شود این است که چون پرداخت زکات مثل ادای صلات (نماز) امری است واجب، تکلیف مردم و حکومت در قبال اشخاص متمرّد و ترک‌کننده این فریضه چیست؟ به عبارت دیگر، آیا همان‌طور که اگر کسی مثلاً در نماز جماعت شرکت نکرد و حتی اگر کسی مطلقاً نماز نخواند، حکومت اسلامی و یا مسلمانان نمی‌توانند او را مجبور کنند و فقط با اجرای احکام امر به معروف و نهی از منکر می‌توانند به او تذکر دهند، در مورد کسانی هم که زکات نمی‌پردازند، به همان امر به معروف و نهی از منکر اکتفا می‌شود؟ و اگر چنین است و ضابطه دیگری وجود ندارد، در اجتماعاتی که مردم زکات واجب را پرداخت نکنند و پول کافی جمع نشود، چطور می‌توان اعتباری برای مصارف صدقات تأمین کرد؟ اگر برای تأمین اعتبار تضمینی نباشد، برای برطرف کردن فقر و مسکنت، یعنی بالای خانمانسور جامعه، چه ضمانت اجرایی وجود دارد؟ و اگر ضمانت اجرایی نباشد، مکانیزم زکات چگونه می‌تواند به عنوان مشکل‌گشای اقتصادی، آن هم در تمام کشورهای جهان که دارای شرایط کاملاً گوناگون هستند، مورد قبول قرار گیرد؟ گو اینکه مسلمانان صادق مؤمن داوطلبانه حتی خیلی بیش از زکات تعیین شده را برای جلب رضایت خدا می‌پردازند. ولی در عین حال چون ضمانت اجرای وصول زکات امری است کاملاً اجتماعی و برای حفظ آرامش جامعه موضوعی است بسیار حسّاس، خداوند بعد از نزول آیه ۶۰ سوره توبه در مورد تعیین مصارف هشتگانه صدقات (زکات)، در آیه ۱۰۳ همان سوره برای تأمین این اعتبار و تضمین اجرایی آن چنین دستور می‌دهد:

**"از اموالشان صدقه<sup>۱۱</sup> بگیر، تزکیه و تطهیرشان نما و در حقشان دعای خیر کن...**

بدین ترتیب، پیامبر و بعد از ایشان ولیّ امر در هر جامعه اسلامی مجاز است عندالافتضاء با اعمال قدرت این دستور الهی را که در حقیقت بعد از نماز از اهمّ عبادات است، مانند آنچه تمام حکومت‌های جهان برای وصول مالیات‌های موضوعه خودشان می‌کنند، عملی سازد و احتیاجات جامعه را بر طرف نماید. این نوع تأکید و دستور مولوی برای وصول زکات را نباید زور گویی تلقی کرد بلکه، در حقیقت، اعمال قدرتی است برای اجرای قانون الهی که انجامش قوام جامعه را در بر دارد. مسلماً هیچ اکراه و اجباری نیست که کسی مسلمان شود، ولی وقتی با میل و رضا اسلام را پذیرفت اجرای احکامش، مخصوصاً آنهایی را که مربوط به کلّ اجتماع می‌شود، باید گردن نهد.

ممکن است کسی بگوید من می‌خواهم در این خطّه که سرزمین آباء و اجدادی من است زندگی کنم ولی نمی‌خواهم مسلمان باشم تا به دستورهایش الزاماً گردن نهم. اسلام که ارزش والایی برای حریت و آزادی هر فردی قائل است، این موضوع را هم پیش‌بینی کرده و می‌گوید: هر فرد غیرمسلمانی که می‌خواهد در جامعه اسلامی زندگی کند می‌تواند بماند و از امنیت خاطر کامل بهره‌گیرد و جان و مال و شرفش مانند همه

- به معنای زکات آمده است .

مسلمانان در امان و محفوظ است، ولی چون از این نعمات استفاده می‌کند و تأمین این نعمات خرج دارد، باید در این خرج شرکت جوید و چون مسلمان نیست و زکات نمی‌پردازد، باید پولی به نام «جزیه<sup>۱۲</sup>» به بیت‌المال بپردازد. درست همانند غریبه‌هایی که در عصر حاضر ساکن کشورهای دیگر می‌شوند و مالیات آنجا را می‌پردازند و از مزایای زندگی اجتماعی آنها بهره‌مند می‌گردند.

### زکات، سنت خدا متناسب با فطرت انسان

خداوند آنچه را که بنا بر فطرت انسان به نام سنت الله قرار داده، برای بندگانش تشریح و دستورهای متناسب صادر می‌کند، بدین ترتیب که:

- ۱- خداوند بعضی را در مقدار رزق و روزی برتر از بعضی قرار داده است. نحل (۱۶): ۷۱
  - ۲- کسانی که کمتر دارند تمنای آنچه خداوند بدان بعضی را برتری داده است نکنند. روزی را از خدا بخواهند. نساء (۴): ۳۲ و چشمانشان را به متاع دنیایی که برای آزمایش به بعضی عنایت کرده است خیره نسازند. طه (۲۰): ۱۳۱
  - ۳- کسانی را که روزی بیشتری داده، از مالشان در راه خدا انفاق کنند و خویشان را به هلاکت نیفکنند. بقره (۲): ۱۹۵
  - ۴- حاکم و ولی امر صدقات را از ثروتمندان و آنها که بیش از نیازشان دارند می‌گیرد توبه (۹): ۱۰۳
  - ۵- و آن را برای از بین بردن فقر و مسکنت و سایر عدم تعادل‌های اجتماع، به کار می‌برد. توبه (۹): ۶۰
- نکته: دو موضوع اساسی که تا کنون روشن شده و باید آنها را به خاطر بسپاریم عبارتند از:
- تا موقعی که یکی از مصارف هشتگانه صدقات - به استثنای متصدیان اداره صدقات که موجودیتشان بستگی به وجود سازمان بیت‌المال دارد - در اجتماع وجود دارد، وصول صدقه (زکات) برای برطرف کردن بی‌عدالتیهای جامعه ضروری است.
- وصول و جمع زکوات ضمانت اجرا دارد و آن در وهله اول توسط خود مسلمانان به طور داوطلب به نیت ادای یک دستور شرعی و انجام فریضة الهی و در حقیقت انجام یک عبادت است که انگیزه اعتقادی افراد، ضامن ادای آن است، و در وهله دوم برای مسلمانان و غیرمسلمانانی که مقاومتی در اجرای این فریضة الهی می‌نمایند، توسط حکومت اسلامی است که عندالاقضاء اعمال قدرت نظامی مأمور اجرای آن است.
- ممکن است مفاد مطالب فوق عده‌ای را خوش نیاید. از این عده گروهی غیر مذهبی و برخی مسلمان‌اند. روی سخنم با آنهاست که واقعاً به وجود خدا ایمان دارند، با آنها که قرآن را کتاب آسمانی و اجرای دستوراتش را یک تکلیف می‌دانند و نیز با آنها که لاقلاً مقداری از دستاوردهای روانشناسان را در مورد شناخت انسان، صحیح می‌شمارند و برای تجربیات عینی اعتباری قائل‌اند.
- آنچه از آیات عدیده قرآن در مورد برتری بعضی از مردم بر بعض دیگر استنباط می‌شود با آنچه از تحقیقات دقیق روانشناسان در مورد شناخت انسان بر می‌آید و تجربیات عینی روزانه خودمان نیز تأییدش می‌کند همه یکی است. یعنی که چون استعداد انسانها یکسان نیست قدرت تولیدی آنها نیز نمی‌تواند یکسان باشد و اگر قرار است هر کس آزاد و ثمره کارش صرفاً از آن خودش باشد، قهراً ثمرات کار افراد با استعدادهای نامساوی، یکسان نیست.

- و اگر کسی جزیه را با میل نپردازد، همانند زکات، با اعمال قدرت از او می‌گیرند. سوره توبه (۹): ۲۹

طبیعی است که این عدم تساوی مآلاً غنی و فقیر می‌سازد و وجود ثروت و فقر با گذشت زمان و انتقال ثروت به فرزندان تدریجاً اختلاف نحوه زندگی بین داراها و نادارهای جامعه را زیادتر می‌نماید و تمام مفساد اجتماعی را که می‌دانیم به دنبال می‌آورد. من معتقدم آسان‌ترین و عملی‌ترین و نتیجه‌بخش‌ترین راه درمان این درد این است که:

۱- تمام مردم را از این واقعیت عدم تساوی در خلقت آگاه کنیم. آنها را با دادن شعار فریب ندهیم. بدون اینکه خجالت بکشیم حقیقت را به آنها بگوییم. بگوییم که تمام مردم دنیا، صرف‌نظر از هر گونه امتیاز فردی و اجتماعی، در برابر قانون و اجرای حق و عدل الهی یقیناً برابرند. ولی از لحاظ ساختمان جسمی و روانی و نتیجتاً قدرت تولیدی و قهراً امکانات مالی برابر نیستند.

۲- بعد از تفهیم این واقعیت به آنها بگوییم که چشم طمع به برتری‌هایی که خداوند بعضی را بر بعض دیگر داده، ندوزند. و از این بابت خود و جامعه را آزار ندهند. در عین حال از خدا بخواهند یعنی که با توکل به خدا و اعتماد به نفس به دنبال کاربرد استعدادهایشان فعالیت کنند، تا به برتری‌های ممکن برسند و در این زمینه بدون تجاوز به حقوق دیگران تلاش و کوشش کنند، ولی حسد و عقده و نفرت نسبت به یکدیگر نداشته باشند و رضایت خاطر خود را به آنچه خدا عطاایشان کرده است حفظ کنند تا از آنچه دارند لذت ببرند.

آنها را متوجه این واقعیت کنیم که برتری‌های بعضی بر بعض دیگر تنها در مال و منال نیست. در حقیقت، برتری‌های مالی، بیشتر زاییده برتری‌های دیگر ذاتی است. ممکن است با جنگ و دعوا بتوان مال اغنیا را گرفت و قسمت کرد. ولی بسیاری از برتری‌های بعضی بر بعض دیگر را نمی‌توان: محاسن زیبا را نمی‌توان، قلم توانا را نمی‌توان، زبان گویا را نمی‌توان، قدرت تفکر و تعقل و ابتکار و خلاقیت و کارآفرینی و مدیریت و ده‌ها برتری دیگر جسمی و روانی را نمی‌توان گرفت و قسمت کرد.

آنچه هر کس در زندگی روزانه‌اش بکرات می‌بیند این است که انسانها از نظر استعدادهای جسمی و فکری با هم برابر خلق نشده‌اند. نه تنها مردم یک جامعه با هم برابر نیستند، حتی برادرانی که از یک پدر و مادرند حتی دو قلوها، حتی دوقلوهای سیامی که در جایی از بدن به هم چسبیده و احتمالاً از یک نطفه درست شده‌اند، نیز برابر نیستند. این است که اسلام، همان دین فطرت، می‌گوید: امت مسلمان در خلقت با هم برابر نیستند ولی برادرند. برادرند یعنی که هر کس وجود دیگری را با تمام خصوصیاتش به عنوان یک فرد جدا خلق شده و نا برابر باور کند و به مزیت‌هایی که احیاناً دارد، احترام بگذارد. اسلام محبت و برادری را پیش می‌کشد تا قبول بسیاری از برتری‌هایی را که بعضی بر بعض دیگر دارند آسان‌تر سازد. وقتی که فرد یا اجتماعی نخواهد نابرابری‌های فطری انسانها را به عنوان یک واقعیت بپذیرد، یعنی اینکه نابرابری سلیقه‌ها و عقیده‌ها و طرز فکرها را هم نمی‌تواند بپذیرد. و چون چه خواهد و چه نخواهد همه آنها در دنیای واقع موجودند، عملاً نمی‌تواند آنها را تحمل کند و نتیجه‌اش دعوا و هرج و مرج دائمی و استیصال و خستگی عمومی و مآلاً به دیکتاتوری حکومتی ختم می‌شود که دهانها را ببندد و قلمها را بشکند و همه را در جایی بنشانند.

۳- به آنها که بیشتر دارند بگوییم که به شکرانه نعمات الهی، از مازاد بر احتیاجشان سهمی به نام زکات و به عنوان عبادت بپردازند و از این توفیق، شاکر و خوشحال باشند.

۴- با زکات‌های وصولی، کمبودها را تأمین و فقرا را بی‌نیاز کنیم و بدین ترتیب آنها را خوشحال، سالم و مفید سازیم و با این روش بین تمام مردم، صرف‌نظر از استعداد و خصوصیات دیگرشان، محبت و همکاری به وجود آوریم و آرامشی برقرار نماییم.

این دستور از جمله دستورات الهی است که در مجموعه قوانین طبیعی بشر که به صورت قرآن برای انسانها فرستاده شده، آمده است. قوانین طبیعی همان است که آرامشی واقعی و دلپذیر بین انسانها، مانند همزیستی مسالمت‌آمیز بین سایر پدیده‌های آفرینش، برقرار می‌سازد.

اگر انسانها مطیع این قوانین شوند و از جمله تفاوت بعضی بر بعض دیگر را در مقدار رزق همانند سایر تفاوت‌های صفات ارثی به عنوان یک واقعیت بپذیرند، فقرا چشمشان به مال اغنیا نباشد و از خدا روزی بطلبند، اغنیا با احساس مسؤولیت بیشتر به خاطر نعمات افزون‌تر دین خود را با پرداخت زکات ادا نمایند و نیاز فقرا را برطرف سازند و خود را به هلاکت نیندازند، و اگر دولت صالحی مأمور اجرای این دستور الهی باشد و این قسمت از عدالت اجتماعی را همراه با سایر قسمت‌های آن مستقر سازد، بدین ترتیب، راه طبیعی و فطری و الهی اقتصاد را قبول کرده و در صراط مستقیم قرار گرفته‌اند، و در نتیجه، همگی در آسایش و رفاه و نعمت به زندگی خود ادامه خواهند داد. ولی اگر این دستورها را اجرا نکنند و راههای دیگری را اتخاذ نمایند، گرفتاریهای گوناگونی برای خود به وجود می‌آورند.

نطفه اولیه همه تنشهای اقتصادی در دو اردوی کاپیتالیسم و سوسیالیسم منتهی از تلقین روشنفکران لائیک به توده‌های مردم این بوده است که هرکس از نظر مالی برتر از آنهاست، حتماً حقوق آنها را دزدیده و برده و به اصطلاحی که خود برایش ساخته بودند، استثمارشان کرده‌اند و باید به هر ترتیبی که ممکن باشد قیام کنند و حق خود را بگیرند. گویانکه کسانی بوده و هستند که حقوق دیگران را می‌بردند و هنوز هم می‌برند - نه تنها مخفیانه که آشکار هم - ولی منحصر کردن علت اختلاف ثروت افراد به «استثمار» و تحریک و تحریض کم بضاعت‌ترها به قیام علیه بضاعت‌دارترها، در حقیقت بی‌اعتنایی کامل و انکار برتری استعداد‌های بعضی بر بعضی دیگر بوده است.

نتیجه این طرز تفکر این شد که مردم به دنبال تلاش برای اخذ «حقوق از دست رفته» خود دائماً با یکدیگر در تضاد و کشمکش باشند: بعضی از آنها با جنگ‌های خونین تمام وسایل تولید را از دست اغنیا گرفته و حکومت‌هایی نظیر رژیم‌های کمونیستی را برپا ساختند، برخی از طریق مبارزات پارلمانی موفق به ملی کردن صنایع بزرگ شده و روش‌های حکومتی مانند آنچه در انگلستان و ایتالیا و فرانسه تا دیروز برقرار بود درست نمودند، و گروهی با استفاده از قدرت اتحادیه‌های صنفی و اعتصابات فلج‌کننده ادعای خود را بر گرفتن «حقوق از دست رفته» دنبال کرده و اقتصادهایی چون اقتصاد آمریکا و کانادا را به وجود آورده‌اند. تاکنون ثمره همه این تلاشها رقت‌بار و ملال‌انگیز بوده و نه تنها مردم را به آسایش نرسانده بلکه تولیدات را پائین آورده و آرامش طبیعی آنها را هم به مراتب کمتر کرده است.

زندگی توده‌های مردم در کشورهای به اصطلاح کمونیستی درست شبیه به زندگی زندانیانی بود که دوران محکومیت حبس ابد با کار را می‌گذرانند. آنان نه تنها آزادی بیان و قلم نداشتند که آزادی انتخاب شغل و محل سکونت هم نداشتند. تقریباً تمام مایحتاج زندگی‌شان کوپنی بود، یعنی نه تنها از نظر کمیت محدود بود که از نظر کیفیت هم در پایین‌ترین سطح قرار داشت. دیکتاتوری و خشونت حکومت مرکزی امکان هر نوع مخالفتی را از هر تنابنده‌ای گرفته و انسانها همه مسخ شده و به صورت ربات در آمده بودند. رژیم‌های کمونیستی، در حقیقت، «رتری بعضی بر بعض دیگر» را به شکل و خصوصیت طبیعی رد کرده بودند، ولی آن را به صورت مصنوعی، آن هم به طرز زشتی، در آورده و پرستش می‌کردند. تنها گروه حزب حاکم در حالی که خودشان از یکدیگر وحشت داشتند بناحق صاحب تمام آلف و الوف شده بودند و بقیه مردم تبدیل به کارگرانی یدی یا فکری شده و همه چیزشان را در برابر قوت لایموتی که به آنها داده می‌شد از

دست داده بودند، و بدین ترتیب، نتیجه قهری انحراف از راه الهی را در پیش چشم جهانیان به نمایش گذاشته و آخر الامر نیز به چه سرنوشتی دچار شدند.

وضع اقتصادی کشورهایی که به شیوه پارلمانی اقدامات سوسیالیستی کرده و خواستند «برتری بعضی بر بعض دیگر» را از بین ببرند و بدین خاطر برخی از مؤسسات خصوصی را ملی کردند، به مراتب بدتر از اول شد. صنایع ملی شده اکثراً سود دهی خود را از دست دادند و دولت ها با اخذ مالیاتهای سنگین تر از افراد و مؤسسات خصوصی باقیمانده و یا با افزودن حجم کسر بودجه سالیانه شان، خسارات وارده را جبران می نمودند. در حقیقت، کارگران مؤسسات تولیدی ملی نشده باید بیشتر کار می کردند و مالیات می پرداختند تا صنایع ملی شده تعطیل نشوند و کارگزارانشان شغلی داشته باشند. نتیجه اینکه آرامش و آسایش عمومی مردم هر سال کمتر از سال قبل شد تا به هر تقدیر به اشتباهشان پی بردند و مؤسسات ملی شده را خصوصی نمودند یعنی دوباره به بخش خصوصی واگذار کردند.

کشورهایی که اتحادیه های صنفی کارگزارانش از طریق اعتصابات دامنهار با کمک گروه های فشار خواسته اند «حقوق دزدیده شده» را وصول نمایند، هنوز به سرنوشت کشورهای گروه دوم نرسیده اند. ولی همیشه بعد از ازدیاد دستمزد کارگران، بهای اجناس گران تر شده است و سرمایه دارانشان بخاطر مشکلات کاری بسختی حاضر به توسعه و ایجاد کارهای جدید می شوند. و در حقیقت، خود یکی از عوامل حتمی اقتصاد تورمی توأم با بیکاری مزمن را باعث گشته اند و نتیجتاً آرامش و آسایش آنها هر ساله تحلیل رفته است.

اقدامات هر سه گروه، انحراف از فطرت بشری یعنی سنت الله بوده است، زیرا نخواسته اند واقعیات زندگی را بپذیرند و قوانین طبیعی سازگار با ذات بشر را اجرا کنند، نخواسته اند باورشان شود که انسانها یکسان و مساوی خلق نشده اند و استعدادهای متفاوتی دارند و نخواسته اند قبول کنند که قرآن می گوید:

”خداوند رزق بعضی از شما را نسبت به بعض دیگر زیادتر داده است. آنهايي که زيادتر دارند رزقشان را با خدمتگزاران خود قسمت نمی کنند که به طور مساوی داشته باشند. آیا نعمت خدای خود را نادیده می گیرند“ نحل (۱۶): ۷۱

این واقعیت روشن و قابل لمس در زندگی روز مره را رد کرده و در نتیجه «حسادت ها» برانگیخته و فتنه ها برپا ساخته اند. قرآن می گوید:

”تمنای آنچه خداوند بعضی از شما را بر بعض دیگر برتری داده است، نکنید. برای مردان بهره ای است از آنچه کسب می کنند و برای زنان بهره ای است از آنچه کسب می کنند. در خواستتان را از فضل و عنایت الهی بنمایید. همانا خداوند به همه چیز داناست.“ نساء (۴): ۳۲

به چنین آیات روشنی بی اعتنا شده اند و «رضایت ها» را از دست داده اند. قرآن می گوید:

”در راه خدا انفاق کنید و با دست خود، خود را به هلاکت نیفکنید. نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.“ بقره (۲): ۱۹۵

چنین دستوره های الهی را سرسری گرفته، انواع «هلاکت ها» را پذیرا گشته اند.

انحراف از راه خدا، انتخاب راه شیطان و نتیجه قهری اش همین اسارت، وحشت و نفرتی است که در بینشان می بینم. آیا هنوز هم باید به دنبال راه های شکست خورده آنها برویم؟ ما که خود را مسلمان و حکومتان را اسلامی و اسلام را تنها راه نجات همه انسانها در همه ادوار زمان می دانیم، چرا؟

## فرضیه پویایی زکات

با عنایت به مطالب فوق، پویایی زکات را که می تواند مشکل گشا باشد، به عنوان فرضیه‌ای در اینجا مطرح می‌کنم و برای اثبات آن از حقایق دینی و تجربیات عینی استمداد می‌جویم.

فرضیه: چون مهمترین علت تأسیس سازمانی به نام « بیت المال » در اسلام، اخذ زکات و وصول سایر وجوهات شرعی، برای بر طرف کردن فقر و تأمین مایحتاج اجتماعی مردم یک منطقه است، به نظر می‌رسد که:

اولاً، تمام اغنیای جامعه، صرف نظر از نوع درآمد باید زکات بپردازند.

ثانیاً، نصاب<sup>۱۳</sup> و نرخ زکات و نوع مواد زکوی باید متغیر و دینامیک باشد.

توضیح اینکه:

۱. داراهای اجتماع به شکرانه نعمتهای که خداوند به آنها داده است، باید پرداخت کنندگان زکات باشند. تعریف: دارا (غنی) در جامعه به کسی اطلاق می‌شود که درآمدش با استفاده از هر وسیله مشروعی، و صرف نظر از نوع کارش، بیش از احتیاجات متعارفش در آن اجتماع و در واقع بی نیاز باشد.

۲. وصول زکات از داراها باید بر اساس عدالت، قسط و نیاز جامعه باشد. بدین معنی که:

– همه آنها صرف نظر از نوع شغل و وسیله امرارمعاششان در ادای این وظیفه و عبادت الهی به سهم خود شرکت کنند.

– تفاوتی باشد بین میزان زکات از درآمدهای اتفاقی باد آورده، و درآمدهایی که با کار و تلاش زیاد به دست آمده است.

– زکات باید به مقداری وصول شود که نیازهای اجتماعی برطرف گردد، و در عین حال، باعث دلسردی تولید کنندگان و رکود کارهای تولیدی نباشد.

۳. چون میزان نیازهای اجتماعی در اقوام مختلف و در زمان های متفاوت متغیر است، نصاب زکات که در واقع تعیین کننده مرز احتیاج است و نرخ زکات و نوع مواد زکوی که تعیین کننده اعتبار کافی برای رفع احتیاج است؛ هر دو باید سیال، دینامیک و پویا باشد.

برهان: بندهای ۱ و ۲ فوق از واضحات است و نیاز به اثبات، و در نتیجه، ارائه دلیل و برهان ندارد. و اما در مورد بند ۳ دلایل زیر ارائه می‌شود:

دلیل اول: آیات متعددی در قرآن موجود است که همه دلالت دارند بر اینکه از « هر چه » خداوند به آنها رزق و روزی داده است – صرف نظر از اینکه از طریق زراعت، تجارت، صنعت، خدمات و یا به طور کلی از هر طریق حلالی که به دست آمده باشد – باید در راه خدا انفاق کنند. آیات زیر از آن جمله‌اند:

” آنان که به جهان غیب ایمان آورند و نماز بیای دارند و از هر چه روزی‌شان کردیم انفاق کنند.“

بقره (۲): ۲

” و آنان که امر خدا را اجابت کنند و نماز بیای دارند و کارشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند و از هر

چه روزی آنها کردیم انفاق کنند.“ شوری (۴۲): ۳۸

<sup>۱۳</sup> -در تعیین میزان پرداخت زکات بر درآمدهای حاصله از هر یک از ۹ ماده زکوی، حد اقلی معین شده که اگر کسی درآمدش از آن حد کمتر باشد، از پرداخت زکات آن محصول معاف است. این حد را نصاب اول آن محصول می‌نامند.



آنچه در رساله های عملی شیعیان آمده حاکی از این است که مواد زکوی یعنی چیزهایی که باید زکات آنها اخراج و پرداخته شود، از محصولات زراعتی فقط از غلات چهارگانه (گندم، جو، خرما و مویز) و از محصولات دامی فقط چارپایان سه گانه (شتر، گاو و گوسفند) و از نتیجه سایر مشاغل فقط طلا و نقره است. از بررسی های تاریخی و جامعه‌شناسی استنباط می‌گردد که داراها و اغنیای عصر پیامبر (ص) که درآمدشان بیش از احتیاجات متعارفشان بوده و در نتیجه مشمول پرداخت زکات می‌شدند به کارهای تجارت، زراعت، باغداری و دامداری مشغول بودند. بنابراین، درآمد کسی که در کار تجارت بوده به صورت طلا و نقره، آن که در کار زراعت بوده به صورت گندم و جو، آن که در کار باغداری بوده به صورت خرما و کشمش، و آن که در کار دامداری بوده به صورت شتر، گاو و گوسفند به دست می‌آمده است. اینها که جمعاً همان ۹ ماده زکوی مشروح در رساله‌های عملی امروز است، در آن عصر تنها محصولاتی بوده که به صورت مازاد بر احتیاج شخصی و در سطح نسبتاً وسیعی به دست می‌آمده است و بنابراین فقط از آنها زکات اخذ می‌شده و بقیه مانند زیتون و انار و حبوبات و اسب و غیره که تولیدشان کم بوده بخشیده شده بود؛ یعنی از آنها زکاتی وصول نمی‌شده است.

از طرف دیگر، با عنایت به جهانی و ابدی بودن دستورهای اسلام و اینکه امروز هم باید مشکل‌گشای زندگی و قابل پیاده کردن باشد، و با توجه به اینکه در شرایط امروز جهان محصولات بسیار متنوعی علاوه بر مواد نه‌گانه فوق، معمول و رایج است بطوریکه درآمدهایی خیلی بیش از درآمد حاصله از غلات چهارگانه و چارپایان سه گانه عاید صاحبانش می‌سازد، لذا می‌توان این نظریه را ارائه نمود که: حکمتی که از قرآن آموخته ایم به ما حکم می‌کند که با استفاده از آیات فوق سایر محصولات کشاورزی و غیر کشاورزی هم در زمره مواد زکوی درآمد و با تعمیم حکم بر آنها، نه تنها ایرادات وارده به حصر مواد زکوی موجود برطرف گردد بلکه مکانیزم زکات از رکود و جمود بیرون آید و دینامیک و پویا، متناسب با احتیاجات این عصر گردد. در این مورد از چهار آیه زیر نیز به عنوان ادله مناسب طلب کمک می‌کنیم:

”مردانی که نه تجارت و نه فروش، آنها را از یاد خدا و برپایی نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد...“  
نور(۲۴) : ۳۷

” ای اهل ایمان! انفاق کنید از بهترین آنچه کسب کرده‌اید و از هر چه برای شما از زمین بیرون می‌آوریم...“ بقره (۲) : ۲۶۷

” او خدایی است که برای شما بوستان های با داربست و بی‌داربست به وجود آورد و خرما بن و کشتزار با محصولات گوناگون و زیتون و انار، مانده و نامانده؛ بخورید از میوه آن چون بار آورد و حق آن را روز درو آن بدهید...“ انعام(۶): ۱۴۱

« از اموالشان صدقه بگیر... » نساء (۴): ۱۰۳

در آیه اخیر می‌گوید: از « اموالشان » صدقه (زکات) بگیر. « اموال » عمومیت دارد. یعنی شامل هر چیزی است که مالیت پیدا کند. و همچنین آن طور که از سه آیه دیگر: « تاجر و فروشنده از پرداخت زکات غفلت نمی‌کنند»، از « آنچه شخص کسب معاش می‌کند» و « آنچه از زمین رویانده می‌شود»، نیز مستفاد می‌شود، تمام درآمدهای تجارتهای و خدماتی و صنعتی و کشاورزی همه مشمول پرداخت زکات هستند. در دنیای واقعیات نیز ملاحظه می‌شود که با امکانات بسیار وسیع و تکنولوژی‌های پیشرفته در کشاورزی و دامداری و صنایع و خدمات، هزاران کار متنوع مردم را مشغول کرده است که از هر کدام صدها محصول مختلف به دست می‌آید و این جریان دائمی و پویاست؛ یعنی هر روز چیز تازه‌ای به بازارهای دنیا عرضه می‌شود که نمودار صنعت و کار جدیدی است. بنابراین، مکانیزم زکات باید طوری باشد که جوابگوی

پیشرفت های سریع تولیدات و اقتصاد دنیای امروز باشد و همه را در برگیرد و خوشبختانه با مفتوح بودن باب اجتهاد، یعنی کاربرد حکمتی که خداوند به ما آموخته است، اجرای این کار نیز عملی است.

**دلیل دوم:** قرآن مجید در ۳۲ آیه اخراج مالی را به عنوان زکات دستور داده و در ۲۶ آیه آن، کلمه زکات بلافاصله بعد از صلات (نماز) آمده و اهمیت خاص موضوع را روشن ساخته، ولی در هیچ یک از این آیات کمیت زکات را معین نکرده است. در ۴ آیه دیگر که کلمه « صدقه » (به زکات تفسیر شده) به کار رفته هیچ گونه مقدار معینی ذکر نشده است؛ در حالی که در مبحث ارث، نحوه تقسیم ماترک متوفی بین ورثه را به طور بسیار روشن و مشخصی دستور داده و سهم هر یک از ورثات را تعیین نموده است. نساء (۴): ۱۱، ۱۲، ۳۳ و ۱۷۶).

نکته جالب اینجاست که خداوند بعد از اینکه در آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نساء سهم هر یک از ورثات درجه اول را به طور ثابت معین و مشخص می نماید، با صراحت و قاطعیت، هر گونه تخلف از این حدود الهی را گناه بزرگی شمرده، می فرماید:

” اینها حدود الهی است. کسانی که خدا و رسولش را اطاعت کنند در باغ هایی وارد شوند که در آن نهرها جاری است و با زندگی جاودانه در آن، به کامیابی بزرگی نائل آیند. و کسانی که خدا و رسولش را نافرمانی و از حدودش تجاوز نمایند، جاودانه در آتشی وارد شوند که برایشان عذابی خفت آور خواهد بود  
” نساء (۴): ۱۳ و ۱۴

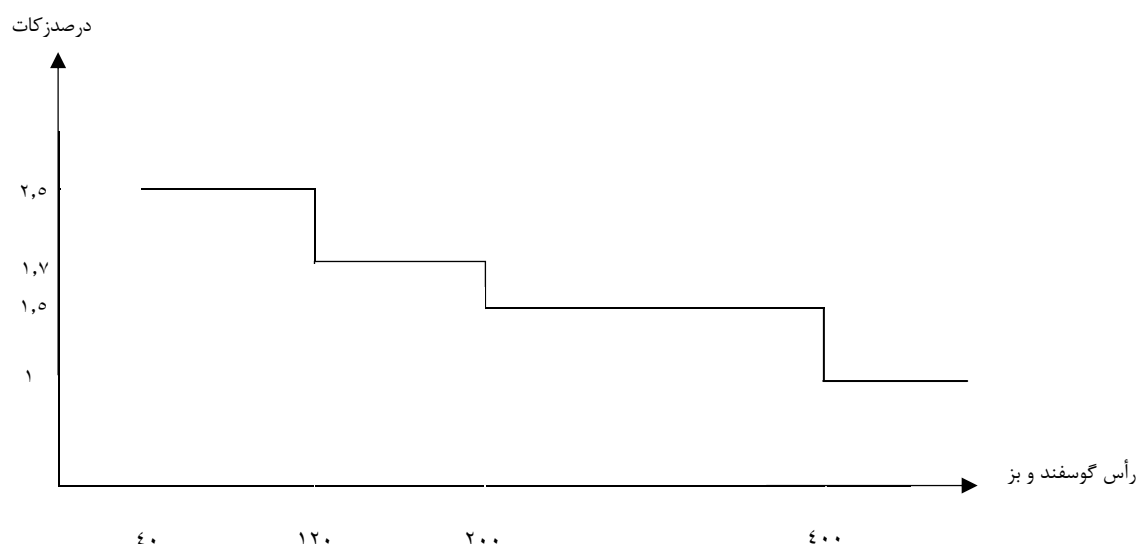
اگر خدا می خواست که میزان زکات و انواع مواد زکوی به صورت ثابت و لایتغیر باشد، دستوری مولوی و قطعی، همانند نحوه تقسیم ارث برای زکات می داد و برای تجاوز از حدودش همچنان مجازاتی قائل می شد. شاید بتوان نتیجه گرفت که نرخ زکات و انواع مواد زکوی به طور کلی از این نظر آزاد گذاشته شده است که حکومت های اسلامی در هر عصر و زمان بتوانند متناسب با اوضاع و احوال و تغییرات اقتصادی در جامعه آن را تعدیل و تعیین نمایند تا هدف اصلی قانونگذار که برطرف کردن فقر و تمام مفاسد تابعه اش و ایجاد عدالت (حفظ تعادل) در اجتماع بوده است، تأمین شود؛ یعنی که هم نرخ زکات و هم انواع مواد زکوی دینامیک باشد.

**دلیل سوم:** الگویی که حضرت محمد (ص) در این مورد بر جای گذاشته اند، از دلایل بسیار قوی تجربی است که مواد زکوی، نصاب و نرخ زکات پویا و دینامیک بوده است. نکات اقتصادی قابل توجهی که از روایت اجرایی ایشان به دست می آید عبارتند از:

۱- پرداخت زکات بر کلیه چیزهایی بوده که بیش از نیاز مولد آن تولید می شده و به فروش می رفته و در آمدی برای صاحبش به وجود می آورده است. از دامداری: گوسفند و گاو و شتر، از زراعت: گندم و جو، از باغداری: خرما و مویز و از تجارت: طلا و نقره، و اگر چیزهایی مانند سبزیجات و زیتون و انار و اسب و غیره از پرداخت زکات معاف بوده اند، از این نظر بوده است که محصولشان بیش از نیاز تولید کننده و برای کسب درآمد نبوده. یعنی اصطلاحاً معیشتی بوده است، نه تجارتي.

۲- همان مواد زکوی هم قبل از رسیدن به حد نصاب اول، از پرداخت زکات معاف بوده اند. یعنی که حضرت محمد (ص) تأمین مخارج زندگی و مایحتاج اولیه هر تولید کننده را منظور داشته اند و مولدان برای هر کار تولیدی جداگانه می توانسته اند از معافیت مربوط استفاده کنند، و در نتیجه، این امر تشویقی برای ایجاد کارهای متنوع و عدم گرایش به انحصارگری بوده است.

۳- نرخ زکات بعضی از محصولات مانند گندم و جو و مویز و خرما و نیز طلا و نقره (حاصل از تجارت) بعد از رسیدن به حد نصاب، ثابت و یکنواخت بوده است؛ ولی در مورد گوسفند و بز که نگهداریشان متضمن خطرات زیادی بوده، به موازات ازدیاد تعداد آنها نرخ زکات کاهش می‌یافته، و در واقع، نرخ زکات نزولی بوده است، ضمن اینکه در هیچ موردی نرخ زکات تصاعدی دیده نمی‌شود. شکل (۲)



شکل (۲) منحنی نرخ زکات گوسفند و بز نزولی است.

۴- بر زیورآلات و جواهر و نیز بر مسکن و لباس و اثاث منزل و کتب مورد نیاز و حیوان سواری و اسلحه و مانند آن، یعنی لوازم زندگی که از درآمدهای مزکی (زکات پرداخته) تهیه شده بوده، زکات واجب نبوده است.

۵- نرخ زکات - بعد از معافیت‌های مربوط به وسایل زندگی و تولیدات کمتر از نصاب اول - مواد زکوی بین یک درصد (در مورد گوسفندان بیش از ۴۰۰ رأس) تا بیست درصد (در مورد غنائم جنگی و یا گنچ) دیده می‌شود.

دلیل چهارم: منحصر کردن مواد زکوی به نه ماده معروف، مشکلات بزرگی به وجود می‌آورد که لاینحل می‌ماند و مآلاً اعتبار جهانی و ابدی بودن مکانیزم زکات به عنوان راه درمان فقر در جوامع مختلف را زیر سؤال می‌برد.

مثلاً شخصی به کار مرغداری مشغول است و روزانه هزاران تخم‌مرغ و یا مرغ گوشتی به بازار عرضه می‌کند، یا صاحبان صنایع و مشاغل خدماتی میلیون‌ها تومان در سال درآمد دارند. طبق موازین موجود و حصر مواد زکوی به نه ماده (گندم، جو، خرما، کشمش، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره) تمامی این افراد از پرداخت زکات معافاند؛ ولی کسی که محصول گندم یا خرمایش در سال بیش از ۸۴۷/۲۰۷ کیلو گرم است و دامداری که بیش از ۴۰ رأس گوسفند و یا بیش از ۵ شتر دارد، باید زکات بپردازد.

در برابر این ایراد ممکن است گفته شود که از درآمد آن قبیل افرادی که مشمول زکات نمی‌شوند می‌توان خمس گرفت. ولی با عنایت به اینکه در فقه سایر فرق اسلامی، بحثی از خمس به ترتیبی که در فقه شیعه

گفته شده است، نیامده؛ در فقه شیعه هم پرداخت خمس از مازاد بر مخارج سال شخص و خانواده‌اش می‌باشد؛ بنابراین صاحب مال می‌تواند مخارج سالیانه‌اش را طوری بالا ببرد که مازادی نماند و خمسی هم نپردازد، و بدین ترتیب، نه زکات به او تعلق گرفته و نه مازادی داشته است که مشمول خمس شود. ممکن است گفته شود: «چنین نیست که هر کس بتواند هر قدر خواست خرج کند. در اسلام به کسی اجازه داده نمی‌شود تمام درآمدش را خرج کند تا عمداً مازادی برایش نماند و خمسی به او تعلق نگیرد. اگر چنین کند، کارش اسراف تلقی می‌شود که حرام است و حکومت مانعش خواهد شد».

در دنیای واقع و با توجه به حفظ آزادی‌های فردی در اسلام، عملاً ممکن نیست جلوی این قبیل افراد گرفته شود؛ یعنی برای مسلمانان تا این حد تعیین تکلیف کرد که مخارج یومیته‌شان هم تحت کنترل باشد تا برایشان مازادی بماند و در نتیجه بتوان از آنها خمس گرفت. بعلاوه، در بین اقدامات و معاملات مجاز، تعیین مرزی بین اسراف و مخارج معقول از یک سو و بین خست و مخارج معقول از سوی دیگر برای جامعه اگر غیر ممکن نباشد مسلماً کار آسانی نیست. زیرا چه بسیار مخارجی که برای فرد یا گروهی جزو مخارج معقول و برای سایرین اسراف محسوب می‌شود، یا مخارجی برای فردی در حال حاضر معقول است و فردا یا حتی یک ساعت بعد با عوض شدن شرایط، اسراف تلقی می‌شود: مثلاً صبح که گرسنه است و تشنه، شاید خوردن شیر و تخم‌مرغ و نان، معقول باشد و پسندیده، ولی به مجردی که گرسنگی و تشنگی‌اش برطرف شود، خوردن هر غذایی و یا نوشیدن هر مایعی او را مشمول آیه «کلوا و شربوا و لا تسرفوا» (بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید) می‌نماید. اگر قرار باشد چنین مرزی مشخص شود، باید برای آحاد افراد جامعه بسته به میزان درآمد، تعداد افراد تحت تکفل، سن، وزن و سایر خصوصیاتشان، در زمان‌های مختلف حدودی که بین اسراف و خرج معقول و معتدل را برایشان نسبت به هر چیزی نشان می‌دهد، تعیین کرد که عملاً غیر ممکن بودنش روشن است. تازه اگر تعیین چنین مرزی ممکن باشد، کنترل مردم در زمینه اجرائش محال است. بر فرض محال اگر کنترل کردنش هم عملی شود آن وقت تبعیض حاصله بین زارع گندمکار - آن هم دیمکار که باید قبل از تأمین کامل مخارج سال خود و اهل و عیالش به محض اینکه میزان محصولاتش از نصاب تعیین شده بالاتر رفت زکات بپردازد - و زارع پنبه کار و جالیز کار و صاحب کارخانه و تاجر که مطلقاً زکات نمی‌پردازند و بعد از تأمین کلیه مخارج سالیانه‌شان از مازاد بر مخارج خمس می‌دهند، چگونه می‌تواند قابل توجه باشد؟

به هر تقدیر، تولیدات اقتصادی به طور کلی تابعی از متغیرهای غیرقابل کنترل و در نتیجه احتمال در نوسان قرار گرفتنشان زیاد است؛ در حالی که احتیاجات مردم در هر جامعه، جز در موارد اضطراری، نباید و نمی‌شود تحت تأثیر این قبیل دگرگونی‌ها قرار گیرد و دائماً بالا و پایین شود. در شرایط عادی، نرخ زکات و انواع مواد زکوی مانند سوپاپ تنظیم کننده‌ای کار خواهد کرد که بتواند با وصول مقادیر متفاوت زکات، نوسان درآمدهای هر ساله را خنثی کند و سطح زندگی مردم را در حد متعادلی نگاه دارد و از پریشانی احتمالی جامعه جلوگیری نماید.

**نتیجه:** با توجه به مفهوم اقتصادی مطالب فوق و نصاب‌های مواد زکوی به نظر می‌رسد که: اولاً، فلسفه تعیین اقل نصاب برای هر ماده زکوی، توجه به مخارج زندگی سالیانه تولید کننده بوده است؛ یعنی که درآمدها، تا حدی که بتواند رفع حداقل احتیاجات زندگی افراد را بنماید، به عنوان نصاب اول هر چیز از پرداخت زکات معاف بوده است.

ثانیاً، محصولات مصرفی نازا مانند گندم و جو و خرما و کشمش فقط یک باز زکات دارند؛ در حالی که چیزهای دیگری مانند گاو و گوسفند و شتر که قدرت تولیدی دارند و هر ساله می‌توانند زیاده‌تر شوند، و طلا و نقره که خارج از گردش نگهداشتشان از نظر اقتصادی مضر است، مشمول زکات سالیانه هستند.

ثالثاً، در عین حال که برای رفع نیاز فقرا و مساکین و ایجاد امنیت خاطر و صفا و محبت در بین مردم، از اموال اغنیا و مولدان ثروت، زکات جمع‌آوری می‌شده، ولی قانونگذار توجه کامل به تشویق تولید کنندگان نیز داشته است. بدین معنی که:

-- هر کس که کارهای تولیدی متنوع داشته و در نتیجه خطرات و زحمات زیادتری را متقبل می‌شده است، از نصابهای هر محصولی جداگانه استفاده می‌کرده و کل درآمد باقیمانده از جمیع نصاب هایش بیشتر می‌شده و بدین ترتیب می‌توانسته است زندگی بهتری داشته باشد.

-- هر قدر میزان اموال تولیدی پرمخاطره مانند گوسفند که نگهداری‌اش در بیابانها و تپه ماهورها، با خطرات و مشقات بیشتری توأم بوده است، زیاده‌تر می‌شده، نرخ زکات پائین می‌آمده. در واقع نرخ زکات نزولی بوده است و بدین ترتیب این گونه مولدان تشویق به توسعه کارشان می‌شده‌اند. در حالی که برای طلا و نقره و گندم و جو کشمش و خرما چنین نبوده و نرخ زکات آنها، صرف نظر از مقدار آن، یکنواخت بوده است و ضمناً در هیچ موردی نرخ زکات تصاعدی دیده نمی‌شود.

رابعاً، نرخ زکات سیال و متغیر است، بطوریکه بیشترین نرخ زکات به درآمدهایی اختصاص دارد که کمترین زحمت برای به دست آوردنشان به کار می‌رود و آن در مورد دفینه و غنیمت است که ۲۰ درصد می‌باشد و کمترین نرخ زکات برای گوسفندان از ۴۰۰ رأس به بالا است که نگهداری‌اش بیشترین مخاطرات را دارد و آن یک درصد است. (فقه شیعه، علاوه بر غنیمت و دفینه، از ذخیره سالیانه افراد نیز ۲۰ درصد به نام خمس می‌گیرد؛ ولی در مورد حداقل زکات، یعنی یک درصد گوسفندان ۴۰۰ رأس به بالا، فقه شیعه و فقه اهل تسنن با یکدیگر هم‌عقیده‌اند.)

خامساً، مواد زکوی هم متغیر است؛ مثلاً سبزیجات و بعضی از محصولات و یا برخی از حیوانات به دلیل اینکه مقدار تولیدشان کم بوده است - نظیر برنج و اسب - مشمول زکات نمی‌شده‌اند. ولی وقتی که مثلاً برنج در سطح وسیع به زیر کشت برود و یا اسب به صورت رمه نگهداری شود، هر دو مشمول پرداخت زکات می‌شوند.

سادساً، با عنایت به اهمیت خاصی که قرآن برای زکات قائل شده و پرداخت آن را وقتی که به خاطر رضایت خدا باشد یکی از دلایل قطعی با تقوا بودن دانسته است، و با توجه به لزوم از بین بردن فقر در جامعه برای تأمین رضایت خاطر و ایجاد آرامش و همچنین حفظ حریت و آزادی‌های فردی و اجتماعی و مآلاً به منظور ایجاد امکان حرکت انسان‌ها به سوی تکامل، به نظر می‌رسد که در حکومت اسلامی باید:

الف. حتماً زکات وصول شود و به مصارف هشتگانه تعیین شده برسد.

ب. نصاب اول (معافیت از پرداخت زکات) هر محصول که برای تأمین حداقل احتیاجات و همچنین تشویق تولید کنندگان منظور شده است، با توجه به متغیر بودن میزان احتیاجات جوامع در زمان‌های مختلف، تغییر کند و با شرایط روز متناسب و متعادل شود.

ج. اگر میزان زکات و سایر وجوهات تکافوی نیازهای جامعه را نکند، حکومت اجازه داشته باشد با قوانین لازم، موقتاً نرخ زکات وصولی را تا حد رفع نیاز جامعه زیاد کند و بعد از رفع نیاز، دوباره آن را به حد اولیه یا حتی کمتر برگرداند.

## نصاب و زکات در یک مدل فرضی

با عنایت به فرضیه مطروحه (پویا بودن زکات و نصاب) اکنون مدلی از مکانیزم زکات به ساده‌ترین فرم آن در یک جامعه فرضی به عنوان نشان دادن راه عملی پیاده کردن آن ارائه می‌گردد. در این مدل ملاحظه می‌شود که زکات، در نهایت سادگی، می‌تواند بسیاری از مشکلات بغرنج اجتماعی را حل کند بدون اینکه آزادیهای اقتصادی و سیاسی افراد را تهدید نماید، و ملاحظه می‌شود که حتی در جوامعی که اختلاف بسیار شدید فقر و غنا موجود است با عملی شدن مکانیزم زکات پویا، مسأله فقر بکلی برطرف می‌گردد بدون اینکه به اقتصاد تولید و توسعه و آزادی‌های فردی لطمه‌ای وارد آید.

## مرز احتیاج یا حداقل نصاب زکات

در هر اجتماع به خوبی می‌توان چیزهایی را که جزو احتیاجات آن جامعه محسوب می‌شود از لوازم لوکس و تجملی آنها جدا کرد. احتیاجات و تجملات در اجتماعات مختلف و تحت شرایط متفاوت کاملاً گوناگون است. برای مثال، در افغانستان با آن وضع اقتصادشان، اسب جزو «احتیاجات» است و مسلماً اتومبیل جزو «تجملات»؛ در حالی که در آمریکای ثروتمند درست برعکس، یعنی اتومبیل جزو احتیاجات است و اسب جزو تجملات. به همین منوال بسیاری از چیزها که در نقطه‌ای از دنیا و حتی در گوشه‌ای از یک مملکت جزو تجملات محسوب می‌شود، ممکن است در گوشه‌ای دیگر جزو احتیاجات باشد. تعیین مرز بین این دو گروه معمولاً در هر منطقه توسط خود اهالی کاملاً میسر است. اگر احیاناً برای تمیز بین کالاهای ضروری و تجملی محاجه‌ای درگیرد که نتوان آنها را از هم جدا نمود - مثلاً در جامعه مورد بحث عده‌ای یخچال را جزو احتیاجات و گروهی آن را جزو تجملات بدانند - برای روشن شدن موضوع می‌توان از تکنیک<sup>۱۴</sup> های موجود محاسبات اقتصادی استفاده کرد و کالاهای تجملی و ضروری هر جامعه را از هم تفکیک نمود و برای به دست آوردن میزان کمترین نصاب یا مرز احتیاج هر جامعه به کار برد.

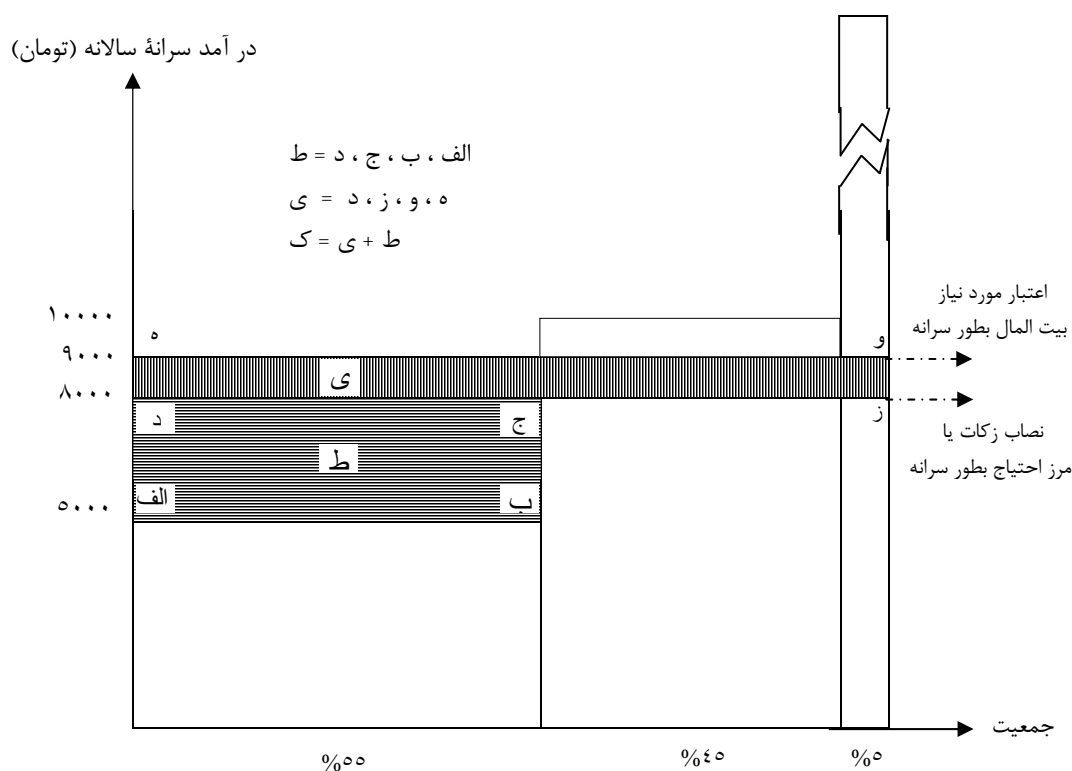
بعد از تعیین این نصاب، به سادگی می‌توانیم: (۱) وجوه لازم برای برطرف کردن فقر و مسکن مردم آن منطقه را محاسبه نماییم، (۲) سایر مخارج عمومی موضوع مصرف هشتگانه صدقات را با عنایت به اولویت‌ها و اهداف و نیازها و امکانات جامعه اسلامی در هر سال مشخص کنیم، (۳) با جمع این دو قلم، اعتبار مورد نیاز سالیانه بیت‌المال و در نتیجه مقدار حجم کل بودجه ضروری دولت را به دست آوریم، (۴) و با عنایت به سایر درآمدهای بیت‌المال و کسری بودجه می‌توانیم نرخ زکات از هر نوع درآمدی را تعیین و اعلام کنیم. در این مدل فرضی، شکل (۳) محور عمودی، نمودار درآمد واقعی سالیانه هر نفر و محور افقی، نمودار تراکم جمعیت آن منطقه است. در اینجا درآمد سرانه ۵۵ درصد مردم به طور متوسط ۵۰۰۰ تومان، درآمد سرانه ۴۰ درصد افراد به طور متوسط ۱۰۰۰۰ تومان و درآمد سرانه ۵ درصد باقیمانده به طور متوسط پانصد هزار تومان فرض شده است.

حال جامعه فرضی ما ابتدا حداقل نصاب زکات (مرز احتیاج سرانه) را تعیین می‌کند و فرضاً تشخیص می‌دهد که به ازای هر نفر ۸۰۰۰ تومان در سال لازم است که بتوان آنچه را در آن جامعه مایحتاج تلقی می‌شود تهیه کرد و ضمناً تشخیص می‌دهد که برای تأمین سایر مخارج اجتماعی (سایر مصارف هشتگانه

<sup>۱۴</sup> - با تعیین کشش تقاضای آن کالا نسبت به اضافه درآمد فرد و ترسیم منحنی Engel می‌توان اشیاء تجملی را از لوازم ضروری مشخص

صدقات: موضوع آیه ۶۰ سوره توبه) به ازای هر نفر ۱۰۰۰ تومان در سال ضروری است. اگر جمعیت این جامعه فرضی ۱۰۰۰۰ نفر باشد، نرخ زکات لازم را به دست می‌آوریم.

در این مدل فرضی ۵۵ درصد مردم جامعه درآمدشان کمتر از حداقل نصاب زکات است، و در نتیجه، جزو فقرا و مساکین محسوب می‌شوند و سزاوار دریافت زکات‌اند. سطح الف، ب، ج، د = ط مقدار ی است که باید به عنوان مدد معاش از بیت المال به ۵۵ درصد مردم جامعه داده شود. سطح ه، و، ز، د = ی مقدار مورد احتیاج برای تأمین سایر مخارج عمومی جامعه فرضی ماست. بنابراین، کل مخارج اجتماعی لازم، یعنی کل بودجه بیت المال که بایستی تأمین اعتبار شود، معادل  $ط + ی = ک$  خواهد بود. با عنایت به اینکه زکات از کسانی وصول می‌شود که درآمدشان از حد اقل نصاب زکات جامعه زیاده‌تر است، در جامعه فرضی این مدل، ۴۵ درصد مردم که درآمدشان بالای مرز احتیاج سرانه (حداقل نصاب زکات) است، زکات دهندگان را تشکیل می‌دهند. اگر فرض کنیم که در این جامعه مطلقاً وجوهات دیگری گرفته نمی‌شود و باید تمام اعتبار مورد نیاز بیت المال از طریق وصول زکات تأمین گردد، با محاسبه ساده‌ای این نتیجه به دست می‌آید که اگر نرخ زکات ۱۰/۴۳ درصد باشد، کل مبلغ مورد نیاز بیت‌المال تأمین می‌شود. در سنوات مختلف ممکن است سطح حداقل نصاب زکات، مقدار درآمد ملی، و در نتیجه، جمع زکوات مورد نیاز در نوسان باشد:



شکل (۳) نمودار مدل فرضی توزیع درآمد سالانه مردم یک منطقه

با کم و زیاد کردن نرخ زکات و انواع موادّ زکوی باید طوری عمل کرد که اختلاف ناشی از درآمدهای مختلف سالیانه، مستقیماً اثری بر زندگی عادی و معمولی مردم منطقه نگذارد و آنها را دستخوش نوسانات شدید نسازد؛ یعنی اینکه کلیهٔ مایحتاج افراد جامعه تأمین و تضمین شده بماند.

سؤال: منظور از «جامعه» چیست و وسعت آن چقدر است؟ آیا مردم یک ده است، یک شهر است، یک کشور است، یا با توجه به جهانی بودن اسلام، منظور تمام مردم دنیاست که باید پس از تعیین میزان احتیاجاتشان آن را از طریق زکات تأمین و تضمین کرد؟

جواب: اسلام راه عملی زندگی است. منتها در بین راه های مختلف، راهی است طبیعی و فطری. با توجه خاصی که اسلام به آزادی های فردی برای خلاصی از ناراحتی های روانی و ناآرامی های درونی آنها دارد، نه باید و نه می توان فکر کرد که همهٔ مردم دنیا احتیاجاتشان مساوی است و ما هم برایشان برنامه ریزی می کنیم. مثلاً شعار بدهیم و بگوییم: چون در اسلام عدالت و برابری است، پس باید تمام مسلمانان مثلاً ساکنین دهات زابل یا عشایر بویراحمد مطابق ساکنین شمیرانات تهران زندگی کنند. و چون عملاً نمی توانیم زندگی گروه اول را به گروه دوم برسانیم، پس رعایت قسط اسلامی حکم می کند که مایملک گروه دوم را بگیریم تا آنها هم مثل گروه اول شوند و در یک سطح مساوی قرار گیرند.

این کار نه اسلامی است، نه فطری است و نه عملی. حتی اگر امکاناتی هم باشد که بخواهیم زندگی گروه اول را مثل زندگی گروه دوم کنیم، عملاً نمی توانیم: اگر بخواهیم عشایر را از درون چادرهایشان برداریم و در بهترین آپارتمان های تهران جا دهیم، مانند آزاد مرغانی که در قفس کرده باشیم آرام نمی گیرند و در اولین فرصتی که به دست آورند فرار می کنند. کما اینکه چندین بار اسکان عشایر و نتایج رقت بار آن را که در زمان سلطنت پدر و پسر انجام شد، دیدیم.

اسلام کسی را مکلف نمی کند که در کجا و چطور زندگی کند. اسلام به کمک انسان ها می آید تا گرفتاری هایشان را با دست خودشان برطرف سازند و در موضوع مورد بحثمان، وظیفهٔ مکانیزم زکات را بر این اصل قرار داده است که فقر جامعه را - مطابق آنچه در صفحات قبل تعریف کردیم - از بین ببرد و برای همهٔ مردمی که در یک منطقه زندگی می کنند و همدیگر را می بینند آرامش و امکانات رشد فکری فراهم سازد. از این رو بهتر است به جای شهر و کشور یا تمام کرهٔ زمین، در ابتدا محل و محدودهٔ معینی - فی المثل در شهرها، در شعاع یک محله و محوطهٔ زندگی مردمی که معمولاً یکدیگر را می بینند و می شناسند - ملاک قرار گیرد. بدیهی است بعداً که ارتباطات مردم با هم زیادتر می شود و دایرهٔ رفت و آمدهایشان وسیع تر می گردد و از یکدیگر بیشتر می آموزند، سطح احتیاجاتشان و همدردی و همدلی آنها نیز به تدریج همراه با سطح فکر و علم و قدرت تولیدی و ترقیاتشان در یک شهر و یک استان و یک کشور و مآلاً در تمام دنیا، همانند سطح مایعات در ظروف مرتبته - به شرط از بین رفتن موانع ساخته شدهٔ بشری - نزدیک می گردد. طبعاً در چنین وضعی مکانیزم زکات هم در سطح وسیع تری عمل می کند. ولی تا رسیدن چنان روزی و در اوضاع و احوال موجود، منظور از جامعه، جمع اشخاص ساکن یک محله است که در زندگی روزمره با هم ارتباط دارند و یکدیگر را می بینند.

هرمحله یا منطقه ای از شهر توسط هیأت امناء یا نمایندگان شورای منطقهٔ خویش، مکانیزم زکات را پیاده می کند و «احتیاجات» جامعهٔ مربوط به خود را از «تجمّلات» جدا می سازد. آنگاه مرز احتیاج یا کمترین نصاب جامعهٔ خود را تعیین و بقیهٔ اقدامات مشروحه در فوق را برای فعال کردن مکانیزم زکات دنبال می کند. قدم بعدی در مسیر نزدیک کردن سطح زندگی مردم، این است که تعیین مرز احتیاج به عهدهٔ شورای شهر قرار گیرد که در سطح وسیع تری پیاده می شود.



## کاربرد عملی

با توجه کامل به نحوه عمل تعیین نصاب و نرخ زکات و تعیین مواد زکوی، و به طور کلی با توجه به آنچه در فوق گذشت، شورای منطقه یا شورای شهر، که توسط ساکنین انتخاب می‌شوند می‌توانند:

در هر سال با عنایت به آنچه در محیط زندگی‌شان جزو مایحتاج تلقی می‌شود، مبلغی را به نام «مرز احتیاج سرانه» یا «حداقل نصاب زکات» تعیین کنند (مقصود مقدار پولی است که کفاف هزینه زندگی سالیانه خانواده را - مطابق آنچه که در جامعه‌شان معمول است - بدهد).

با همفکری و همکاری خود مردم، درآمد سالیانه هر یک از اشخاص ابوابجمعی را تعیین و در دفاتر مربوط به این کار ضبط نمایند.

بدین ترتیب، افرادی را که درآمدشان بیشتر از حداقل نصاب زکات است معین کنند.

همچنین افراد و خانواده‌هایی که درآمدشان کمتر از حداقل نصاب زکات است - یعنی فقرا و مساکین را نیز مشخص نمایند.

میزان اعتبار لازم برای برطرف کردن فقر و مسکنت در منطقه ابوابجمعی را کلاً محاسبه کنند.

میزان اعتبار لازم برای نگهداری و در صورت نیاز تأسیس موسسات عام‌المنفعه برای منطقه ابوابجمعی از قبیل توسعه مسجد، مدرسه، درمانگاه، باشگاه‌های ورزشی، کتابخانه و غیره را تعیین کنند.

بودجه کل سالیانه مورد نیاز خود را اعلام نمایند و مبلغ مورد نیاز معمولاً باید از طریق وصول زکوات و سایر وجوهات از کسانی که درآمدشان بالای مرز احتیاج است تأمین گردد. ولی اگر حکومت اسلامی پول دارد - مثل شرایط حاضر که در ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی درآمد عمومی نفت و غیره موجود است - قسمتی و یا، در صورت اضطرار، همه بودجه مورد نیاز خود را از دولت درخواست و وصول نمایند.

پس از تأمین اعتبار کافی، طی برنامه‌ای حساب شده و دقیق و هر چه زودتر به کمک فقرا و مساکین شتافته، پول مورد نیازشان را ماهیانه بصورت نقدی در اختیارشان قرار دهند.

همچنین با همراهی و همکاری همه اعضا و عندالاقضاء مساعدتهای همه جانبه دولت، ترتیب تهیه مؤسسات عام‌المنفعه و اداره آنها را نیز بدهند.

به این ترتیب، امر خطیر مقابله با فقر و مسکنت و رفع آن در هر منطقه با اتکاء به تعالیم اسلامی و به دست خود مردم به نحو احسن انجام و اداره می‌شود و مردم درس عملی آزاد بودن و رهائی از تنگدستی را در محیط معنوی و بر کنار از خشونت فرا می‌گیرند و محاسن همکاری، مساعدت و اخوت اسلامی و همه آن چیزهائی را که در کتاب‌ها می‌خواندند از نزدیک لمس می‌کنند و این مقدمه‌ای برای استقرار و گسترش حکومت اسلامی می‌شود تا در حمایت چنین حکومتی بتوانند استعداد و ذوق و هنرشان را آزادانه ظاهر سازند، شکفته شوند، رشد کنند و تکامل یابند.

## اثر تعدیلی زکات بر تورم

گاه به علل مختلف، تورم یعنی ازدیاد قیمت‌ها اجتناب ناپذیر می‌شود. تورم اگر توأم با ازدیاد قدرت خرید همه مردم باشد اثر مضر اقتصادی ندارد. مثلاً اگر تمام اجناس ۲۰ یا ۳۰ درصد و حتی بیشتر بالا برود و به همان میزان درآمد افراد افزایش یابد، بطوریکه قدرت خرید مصرف‌کنندگان یکسان باقی بماند، هیچ کس صدمه‌ای نخواهد خورد. و در غیر این صورت تورم یعنی گران شدن مایحتاج زندگی، آنهائی را که درآمد ثابت دارند از پا در می‌آورد.

در این صورت، فشار وارده، بر ایجاد اختلاف شدیدتر بین نحوه زندگی افراد جامعه از دو جهت خواهد بود: یکی با ازدیاد درآمدهای باد آورده برای عده‌های که اجناسشان گران شده است و سوق دادن آنها به زندگی تجملی یا حداقل بالاتر بردن سطح زندگی‌شان، و دیگر فشار بر افراد با درآمد ثابت و پائین آوردن قدرت خرید و سوق دادن آنها به فقر یا پائین‌تر آوردن نحوه گذران‌شان. و بدین ترتیب، شکاف بین اختلاف نحوه زندگی را زیادتر و تمام مفاصل مربوطه را بدنبال می‌آورد.

معمولاً بیشترین فشار تورم موقعی احساس می‌شود که مایحتاج عمومی گران و گران‌تر شود. در این حال کسانی که درآمدهایشان فقط تکافوی احتیاجاتشان را می‌کند، قدرت خریدشان پائین می‌آید و نتیجه اینکه افراد بی‌شماری که تا قبل از تورم جزو بی‌نیازان بودند، بعد از تورم در ردیف نیازمندان در می‌آیند.

اگر نصاب و زکات پویا باشد، این نقیصه به طور خودکار برطرف می‌شود بدین ترتیب که هر ساله مسؤلان مربوطه در هر منطقه، مبلغ لازم برای حداقل نصاب را تعیین و میزان وصولی از افراد و پرداختی به مستحقان را مشخص و مطابق آن عمل می‌کنند:

در اقتصاد تورمی، عده‌ای بخاطر تورم سود زیادتری می‌برند که در سیستم زکات پویا این قبیل افراد معمولاً باید زکات بیشتری بپردازند و آنهایی که بخاطر تورم و گران شدن اجناس، احتیاجاتشان بیشتر شده است در سیستم نصاب پویا مقدار وصولی‌شان از بیت‌المال به اندازه‌ای که فشار تورم را خنثی کند بیشتر می‌شود. بنابراین هر قدر تورم زیاد یا کم شود مکانیزم خودکار زکات و نصاب پویا، سطح زندگی مردم را در حالت تعادل نگاه می‌دارد.

میلتون فریدمن، استاد اقتصاد دانشگاه شیکاگو و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۷۶ در کتاب "آزادی انتخاب"، از نظام رفاه اجتماعی در آمریکا به شدت انتقاد می‌کند. و با ارائه ارقامی از نفله شدن میلیاردها دلار سالیانه در دستگاه‌های دولتی برای اداره کردن آن نظام بحث می‌نماید و آن را به انبان به هم ریخته‌ای تشبیه می‌کند که حاوی متجاوز از صد برنامه فدرال است که همگی به نام کمک به تهیدستان به صورت قانون درآمده است. برخی از آنها برنامه‌های بزرگی مثل برنامه‌های تأمین اجتماعی، بیمه همکاری، مراقبت‌های پزشکی، کمک‌های درمانی، کمک به خانواده‌های عائله مند و . . . و برخی برنامه‌های کوچکتر نظیر طرح مراقبت ویژه از نوزادان و . . . هستند. سپس تحت عنوان: «چه باید کرد»، پیشنهاد می‌کند که یک نظام مبتنی بر مالیات منفی درست کنیم. در این نظام اگر درآمد فرد از مرز رقمی که معاش شخصی‌اش را نشان می‌دهد فراتر برود، بابت مازاد آن با نرخی که همگام با اضافه شدن مازاد افزایش می‌یابد، مالیات می‌پردازد و اگر درآمدش از مبلغ معاش شخصی‌اش کمتر باشد، دولت کسری آن را تا سقف معاش شخصی به او خواهد پرداخت. او می‌گوید: این نظام وسیله‌ای ساده و سراسر برای تأمین و تضمین حداقل درآمد برای همه خانواده‌ها به دست می‌دهد. و در عین حال از دیوان سالاری و کاغذ بازیهای عظیم و مخارج سرسام‌آور موجود نیز احتراز می‌جوید. احساس مسؤولیت فردی به میزان قابل ملاحظه‌ای حفظ می‌شود و انگیزه‌ای در افراد پدید می‌آورد تا همگی کار کنند و آنقدر درآمد بدست آورند که خود مالیات بپردازند، نه آنقدر که دستشان به سوی کمک‌های دولتی دراز باشد. فریدمن در این مورد می‌نویسد:

"نظام مالیات منفی اگر جانشین برنامه‌های رفاه اجتماعی موجود شود، منافع بزرگی در پی خواهد داشت. اول اینکه، جهت این نظام به سوی حل مسأله فقر است. دوم اینکه هر کمکی را به مفیدترین شکل آن یعنی به شکل پول نقد در اختیار گیرندگان آن قرار می‌دهد. و سوم، اینکه عمومیت دارد. یعنی بدان علت کمک نمی‌کند که دریافت کننده پیراست یا ناتوان است یا مریض، یا آنکه در ناحیه مخصوصی زندگی می‌کند... بلکه نظام مالیات منفی، از آن رو کمک می‌کند که درآمد دریافت کننده پائین است."

توجه کامل به این نکته بسیار جالب است که در این قرن فضا، سوسیالیسم - کمونیسم که ادعا می‌کرد مسائل اقتصادی بشر را بطور علمی برای همیشه حل کرده است، به شکست آشکار خود اقرار و اعتراف می‌نماید. کاپیتالیسم هم پس از تدوین صدها قانون و مقررات و میلیاردها دلار خرج نتوانسته است خود را از گرفتاری های ناشی از فقر نجات دهد. و اکنون اقتصاددان بزرگ و متفکرشان با اعتراف به این واقعیت، برای حل مسأله فقر به همان راه حلی رسیده است که هزار و چهار صد سال پیش، خداوند رب جلیل توسط پیامبرش به مردم آموخته است. یعنی وصول زکات (مالیات) از آنهایی که درآمدهایشان بیش از نصاب (معاش شخصی‌شان) است و پرداخت به فقرا و مساکین، یعنی آنهایی که درآمدهایشان کمتر از معاش شخصی‌شان است.

**سؤال:** با عنایت به اینکه خداوند این همه تأکید دارد که زکات باید پراخت شود. و با توجه به اینکه در قرآن درصد معینی از درآمد شخص را به عنوان زکات، مثل آنچه در مورد تقسیم ارث تذکر داده؛ صراحتاً معین ننموده، بلکه آن را بازگذاشته است که در هر برهه از زمان مطابق نیاز جامعه توسط حکومت اسلامی مشخص شده و اعلام گردد؛ تا وقتی که چنان حکومتی مستقر نشده، تکلیف مسلمانان مؤمن که مایلند دستورات الهی را اجرا کنند چیست؟

**پاسخ:** همان طور که قرآن دستور داده، مسلمانان کتابهای آسمانی دیگر یعنی تورات و انجیل را بجز قسمتهای تحریف شده اش که خداوند اصلاح شده آنها را آورده است، به عنوان دستور خدا قبول دارند. در این مورد تا زمانی که حکومت اسلامی در صد مشخصی را تعیین و اعلام نکرده است، مؤمنین می‌توانند در صد تعیین شده توسط تورات و انجیل را ملاک مقدار زکات قرارداده از درآمدهایشان بردارند و به مصارفی که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است، برسانند.

**سؤال:** آیات مربوطه در تورات و انجیل کدامند و در صد تعیین شده چقدر است؟

**پاسخ:** مقدار تعیین شده برای زکات که بنام عُشریه آمده، ده درصد کل درآمد از هر چیزی است که شخص تحصیل می‌کند و آیات مربوطه اش به قرار زیرند:

### تورات: ۱۵

« از هر بذری که از زمین در می‌آید و از میوه هر درختی یکدهم متعلق به خداست. و آن چیز مقدسی است نزد خدا » Leviticus, ۲۷:۳۰

« یکدهم گله و رمه، هرچیزی که از زیر گذرگاهتان رد می‌شود، دهمین رأسش بایستی چیز مقدسی نزد خدا شود. » Leviticus, ۲۷:۳۲

« خداوند به موسی گفت: باید به Levites تذکر دهی که شما از پسران اسرائیل ده یک آنچه را به آنها داده ام به عنوان ارث می‌گیرید و خودتان ده یک از آن ده یک را باید به راه خدا بدهید » Numbers, ۱۸:۲۵, ۲۶

« بدون درنگ شما باید یک دهم محصول هر بذری را که از مزرعه می‌روید سالانه بپردازید » Deuteronomy, ۱۴:۲۲

## انجیل: ۱۶

« وای بر شما ریاکاران ، کاتبان و منافقین بخاطر اینکه از نعنا و شبت و زیره ده یک می پردازید ولی از موضوعات وزین تر قانون بی اعتناء می گذرید . دقیقاً یعنی از عدالت خواهی، ترحم ، وفاداری. اینها تعهدات و مسؤلیت هائی بر شما بود که انجام دهید ، در عین حال که از چیزهای دیگر غفلت نکنید.» Matthew, ۲۳:۲۳

« صحیح است که مردانی از نسل Levi که امور مذهبی را اداره می کنند ، اجازه جمع آوری عشریه را از برادران خویش دارند. حتی اگر آنها از شجره ابراهیم باشند.» Hebrews, ۷:۵

« باید بیان ابراهیم را بگوییم که حتی خود Levi که عشریه را می گیرد ، خودش عشریه آن را می پردازد» Hebrews, ۷:۹